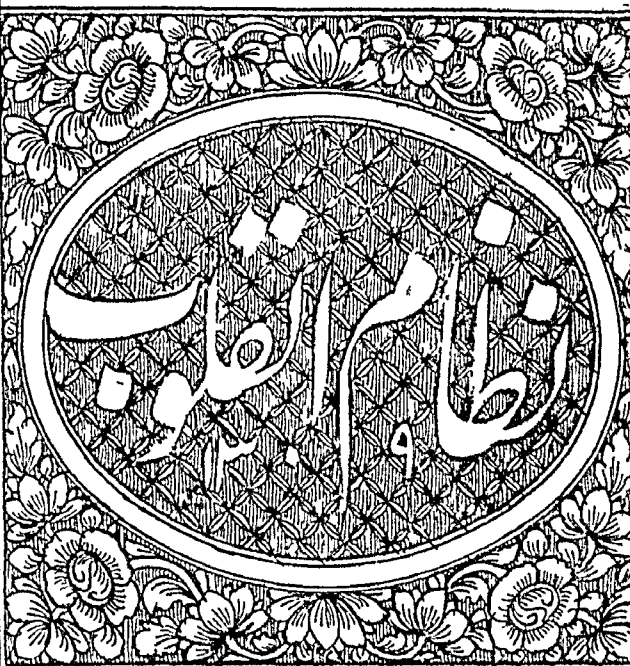


الْبَذْكَةُ لِلَّهِ تَكْمِيلُ الْقُلُوبِ

بجود الهی فیوض نامتناهی مطلوبی اطرازا کردن در غروب طابع کالین کتابت کتبه القدر المستوب



از حضرت مولانا نظام الدین دکنی آبادی شیخی خلیفه خاص شایسته کلمه بزرگان آبادی قدران آبادی مولود محمد

مطبعه محمد علی صاحبزاده  
در حیدرآباد دکن

3959

## بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر جمیع حلاوت لسان و فکر سید راحت جان حضرت کلینی را که جمیع مخلصان پروانه شمع سلطان ارادت  
 دوست و جواهر صلوات بے نهایت و زوایر نجات بے غایت بر روح پر فتوح اعنی حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله  
 علیه و سلم و بر روح طیبه اولاد و اصحاب و مشاییر رجال و احباب او باد فرود مستغرق درود و ثنا باد بحیرت  
 تا روز افروغ بود شمع را شعاع به موجب تالیف این رساله آنکه راقم این اوراق عفا الله عنه ماسبق آنکه است  
 و مرآت بعضی مخلصان معنوی خصوصاً محب یقینی محمد علی خوشنویس بر غیبت تمام التجا کردی که فوائد اذکار را  
 در عقید بیان باید نوشت و این در ریغ و رادریک سلاک باید پیوست تا نظام قلوب مخلصان دین اهل لقین  
 گردد و بنا بر خواش ایشان که اما السائل فلا تنه در کلام مجید واقع است از کلام سلف چند فصل اذکار در حین  
 تحریر آورد و آن اذکار برست و یک فصل نموده شد توقع از اهل بصیرت آنست که اگر سهوی و خطای در عبارت  
 واقع شده باشد باعتبار آنکه الانان مرکب مع الحشاش و السنسیان - مشهور است از کرم و لطف خویش  
 اصلاح نمایند که الضعف کرام الناس ماسول فرو به پوش گر بخجائی رسی و طعنه مزین به که نفس به چش  
 خالی از خطا نبود و العبد اعلم بالعصا و امیدواری از حضرت باری آنست که هر طالبی که کثرت اعمال ذکر  
 بدین ترتیب که نوشته میشود بکند ان شاء الله تعالی بغیض الی البتة بذوق شوق باطنی وصل خواهد شد و کثرت  
 باطنی حاصل خواهد کرد بشرطیکه از اجازت مخلصه بعمل آرد و الا هلاک خواهد شد چنانچه بزرگ گفته فرو اگر بے پیرای  
 پیش گیری به بلاکت راز به خویش گیری و از نظر اغیار این جلیل القدر را پنهان خواهند داشت فهرست فصول  
 اذکار این است **فصل اول** در فوائد ذکر چهار **فصل دوم** در ارشاد و تلقین **فصل سوم** در ذکر باس انفس  
 جسین دم و نفی اثبات لا معبود الا الله و سه پایه **فصل چهارم** در ذکر ذات کلمه الله و جس دم اسم الله

والله جبراً بانهواه ياقتصر در محاربه صغير و كبير **فصل پنجم** در ذکر اند حاضری **فصل ششم** فی طریق تعلیم الذکر  
**فصل هفتم** در ذکر نفی و اثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاموتی **فصل هشتم** در ذکر یکاضری  
تا دوازده ضرب **فصل نهم** در ذکر جدادی **فصل دهم** در ذکر کشف معانی قرآن و کشف **فصل یازدهم**  
در ذکر یحیی پاک و ذکر کشف روح رسول الله و کشف الارواح و اسرار ملائکه و اسم شیخ **فصل دوازدهم** در ذکر  
حب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر **فصل سیزدهم** در ذکر جبر علی و  
سهروردی و بدلائل و فنا و بقا و ذکر جبروت و یا هو و کشف ملکوت و حضور و یاحی یا قیوم و لا اله الا هو **فصل چهاردهم**  
در اسرار اذکار بزرگوار اهل الله **فصل پانزدهم** در معرفت اذکار عربی و فارسی و هندی و بعضی سلوک جوگیه و اذکار  
ایشان و جلسیه **فصل شانزدهم** در ذکر اسم حلال و حلال و مشرک **فصل هیفتم** در شغل آئینه و نظیر و چشم  
در بالای ابرو **فصل هشتدهم** در مراقبه و در بیان مراقبه سلسله نقشبندیه **فصل نوزدهم** در ذکر جانوران **فصل**  
**بستم** انواری که در حالت ذکر ظاهر شود **فصل بیستم** و یکم در علامت آواز شیطان و روحانی +  
**فصل اول** در فوائد ذکر جبر قال الله تعالی فاذا کواهم ذکر اکثر یا یعنی یاد کنید خدای عزوجل را یاد کردی بسیار پس بگو  
از خصال نفس که اینست که هیچ وقت منع نیست بلکه همه اوقات مامور و مایوس است اعلم ان الذکر محبوب فی جمیع  
الاحوال الا فی احوال ورد الشرع یعنی آنکه بگوید الذکر حاله الجلوکس علی تضار الحاحه و فی حاله الجمل  
و فی حاله الخطیئه لمن سمع صوت الخطیب و فی القیام فی الصلوة و لایکره فی الطريق و لایه الحام اجمع العلماء علی  
جواز الذکر بالقلب و اللسان للحیث و اجنب و اسحاق و فی النفس و الذکر و ذلک فی التبییه و التمجید و التهنیل و التکبیر  
و الصلوة علی رسول الله صلی علیه و آله و دعا و غیر ذلک و لکن قراة القرآن حرام علی کلب و اسحاق و فی النفس و النفس  
سوار قراة قلیلاً و اکثر حتی بعض آیه و یجوز لهم اجراء القرآن علی القلب من غیر لفظ ثم لاینبغی ان یشرک الذکر  
باللسان مع القلب خوفاً من ان یظن به الایار بل بآیهها جمیعاً و یقصد بها وجه الله تعالی و قد قد مناع علی الفضیل  
ابن عیاض رحمه الله ان یشرک العمل باجل الناس رباً و لو شج علی الانسان علیه بات یا خطه  
الناس و الاحتراس من تطریق نطقهم الباطل لانه علیه کشره ابواب الخیر و ضیع علی  
نفسه شیءاً عظیماً من مهات الدین او لیس بذلک لایق العارفین بذلک من اذکار التو  
نقل است از حضرت بنده گے شیخ عبداللہ قدس سرہ العزیز کہ میفرمودند کہ پیر دستگیر بندگی  
حضرت شیخ قطب الدین حاجی قدس سرہ العزیز میگفتند کہ ادا کل ذکر چه دوازده سال ختم از  
شام تا صبح و از صبح تا شام فائده کہ در ذکر چه یافتیم در هیچ عبادتی نیافتیم چون ختم قرآن بکردم کمتر از ختم میکردم چون ذکر  
میکناردم کمتر از آنرا رکعت بکردم و صائم الدهر بودم بلکه در هر ماه اکثر روزه میباشتم و چون اسماء میکردم

فصل اول در فوائد ذکر جبر

کنت از آنک بار نخواهم فاما قره نے شمار در ذکر جبر دیدم هیچ ازینها ندیدم فاما کس یا غوث اذا جاز  
 العثمان فی یوم شدید الحسروانت صاحب بار البار و لیس لک حاجه با لمار فلو کنت تمتعه فانت  
 اخیل الاخیلین فکیف لمنهم و اما شهادت علی بنی فانی ارحم الراحمین یا غوث گاهی که بیاید بر تو نشسته در روز سخنه گراو تو  
 مالک آب سرد باشی و ترا هیچ حاجتی نباشد اگر منع کنی تو آن آب از ویس خیل ترین بخیلان باشی پس چگونه  
 منع کنم ایشان را از رحمت خود که من گواه میگردم بر ذات خود بدانچه ارحم الراحمین بنی طالب را نسبت کرده  
 است بر تشنه که غایت از شوق طلب بر تو بیاید و تو صاحب آب سرد باشی یعنی مرشد کامل باشی و بر مقامات  
 باطن مالک شده باشی و او را از شاد کنی پس تو خیل ترین بخیلان باشی زیرا چه من ایشان را از رحمت خود منع  
 نمیکنم تو ایشان را چه از ارشاد منع میکنی و من بر ذات خود گواه میگیرم که من از همه موجودات جیم ترم یعنی صفت  
 رحمت بیفت کرده است بر غضب من کما قال الله تعالی فی حدیث القدسی سبقت رحمتی علی غضبی ۴

**فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است** بدانکه مرشد طالب را فرماید سه روز متواتر و زده دارد  
 اگر تواند خط کند و الا بدانکه طعام اظفار ناید و هر روز کلمه تحلیل و استغفار و درود و هر سه بار بار بگوید و بعد سوم روز  
 غسل کرده پیش مرشد بیاید پس بفرماید که مرید فاتحه و اخلاص و اتمن الرسول و استغفار و شهادت العدا لا اله  
 الا هو و الملک الله و الله اعلم تا بالقط لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بعد بگوید که بیعت کردی  
 برین ضعیف و خواجه ابن ضعیف و خواجه ابن ضعیف و خواجه ابو بر بنیر صلی الله علیه و سلم و حضرت رب العزت عجب  
 کردی که خوارج را بر پنج شرع مستقیم داری دل را بجهت خدا تعالی دبی و برین وقت دست راست او بر ست  
 چپ خود گیر و پیش او نشسته باش دست بامن طالب زند و اگر در مجلس بیچم زیاده بود و امن و امن گرفته  
 گیرند و لم حرام بگوید بیعت کردم و عهد کردم که پنج شرع باشم و دل را به محبت حق صرف نمایم بعد از آن مرشد او  
 را در خلوت پیش خود به ادب بنشاند هر ذکر که ملایم حال مسترشد و اند تلقین فرماید و باقی خود بدو ده تا باغزار  
 تمام نگاهدار و خلوت چنان باید که کسی غیر از مرشد و مسترشد در میان نباشد چه هر طلبه با سرسری مخصوص است  
 و وصیت کند بر حکم مرشد ذکر را در کار فرماید و از گفتار و اظهار دور دارد و تا مشر اسرار و انوار گردد و طریق تلقین  
 آنکه یکبار مرشد بگوید و مسترشد بشنود و باز مرشد ذکر بگوید و مرشد بشنود و سه بار تکرار کند و حواله سازد بعضی مرشد  
 بگوید چنانچه ما از پیران رسیده است حواله تو کردیم و مسترشد بگوید قبول کردیم نقل است که روزی امیر المؤمنین  
 علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله و لیس الی اقرب الطریق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها الی عباد الله فقال  
 صل الله علیه و سلم و ادم ذکر الله تعالی فی الخلوه و الجملة و قال علیه السلام غرض عینک و اسمع منی حتی اتوا بها  
 فقال صل الله علیه و سلم لا اله الا الله ثلاث مرات رافض صدقنا مصفا عینه و علی رضی الله تعالی عنه

فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است

یسع ثم قال لا اله الا الله ثلاث مرات والقبه صلى الله عليه وسلم يسمع فاجازه له صلى الله عليه وسلم  
 ان يلقن لغيره ثم لقن على رضى الله تعالى عنه الحسن البصري وهو لقن جيب الحمي وعبد الواحد بن زيد  
 قائده وقت بستانيدن كلاه اين آيت سه بار بخواند يد الله فوق ايديهم فمن نكث فانك انكث على نفسه  
 ومن اوفى بما عاهد عليه الله فانيؤتيه اجرا عظيما ودين راه صادق کسی است که قدر تاقیه بداند رباعی در تاقیه  
 جمله عشق و شوق است همه به اسرار جمال دوست و ذوق است همه به چون بر سر خود بنهادی آن مونس و مست  
 میسوز عشق او چو شوق است همه به لباس التقوی ذلک حیسر و العاقبة للمتقين بعده دو گانه را  
 اد کند در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از سلام دعا بخواند مستجاب است و نیز اگر کند  
 طالب را که بعد از نه نماز پنجگانه در دوده بار و اخلاص ده بار و شش رکعت بسه سلام صلوة الاواہین گزارد و  
 دو رکعت بعد از این به نیت حفظ الایمان بخواند و نیز خواب صد بار تهلیل بخواند و فاتحه بار و احوال شجره خویشت  
 خوانده باشد ترتیب مرید کردن زنان مبتلا بت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون عورت را مایل به  
 بیعتی میکرد در قبیح آب مرید میکردند کما روے عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه  
 وسلم انه اذا كان بالبع النساء دعا بالقدح من ماء ففسن بايديهن وغسل رسول الله صلى الله عليه وسلم يده فيه  
 شراخ قادريه به متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت عورت در آب می کشاند بعد بار و احوال سرور  
 کائنات و بار و احوال جمیع پیران خود قدس الله سرهم فاتحه و اخلاص و در دو بخواند که دو مقام و کشائش باطنی  
**فصل سوم در ذکر پاس انفس و جس و دم و نفی و اثبات لاسعود الا الله و مسه باید پاس انفس عالیه**  
 قادریه و در حالت بر آمدن دم هی گوید و در حالت بر آمدن دم هو گوید پاس انفس خض انفس عالیه قادریه  
 هو هی و در حالت بر آمدن دم هو و در حالت بر آمدن دم هی گوید ذکر مشی اقدام اگر شتاب می رود  
 و در هر گام الا الله الا الله و اگر آهسته می رود در وضع پای راست لا گوید و در وضع پای چپ اله گوید باز  
 در وضع پای راست الا گوید و در وضع پای چپ الله اگر میانه می رود در قدم راست لا اله گوید و در قدم  
 چپ الا الله و در هر قدم الله الله گوید و سرشغولی از رشد معلوم خواهد شد و بعد فسرار ذکر سه بار  
 سبحان الله و الحمد لله عظیم گوید و دوست بر آورده این دعا بخواند اللهم انک قلت فا ذکر و لے اذ کر کم  
 و قد ذکرناک علی قدر قلت عقلت و علمنا و فهمنا فا ذکرنا علی قدر و سعته رحمتک و فضلک و مغفرتک  
 اللهم انت هم صاحب قلوبنا لذلک یا خیر الذکرین و یا ارحم الراحمین و در دو گوید شغل مشی بوقت برداشتن  
 قدم یا رفع گوید و در وقت گذاشتن قدم یا خافض گوید ذکر عالیه قادریه در رفتن لا اله بوقت برداشتن  
 قدم الا الله و در وقت گذاشتن گوید یا هر دو حال الا الله گوید یا با شرف باب باطن و حاصل شود

فصل سوم در ذکر پاس انفس و جس و دم و نفی و اثبات لاسعود الا الله و مسه باید پاس انفس عالیه

پاس انفس کلمه لا اله الا الله بادم فرو دینه گزارد و کلمه لا اله الا الله بادم بالا کشد و نظر پیوسته در بست و کشاد بر ناف دارد  
از آنجا که در این بسته به حرکت زبان بدم فاکر باشد چنانکه استغراق در ذکر بود و کلمات کرد و در بیداری و  
خواب ذکر باشد و چون در ذکر دیگر لفظ الحمد الممد را در هر دو دم فرو دینه و بالینه می گفته باشد محققان  
گفته اند که ذکر موهوبه اختیاری جاری است خواه وانند یا نمانند پس همه شش همیشه در ذکر خداست لیکن کامل  
آنکه ذکر خود آگاه و واقف گردد و ذکر خود را در اما در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود آگاه و واقف گردد  
و ذکر خود را در اما در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود مستغرق شود و دیگر ذکر است به اختیاری در نفس  
هر کس اگر گوش را بسته بنگشتان دارد آن ذکر را بشود بعضی این را صدای نامند که با صدای هویت در  
باطن ملحق است کسی که دانا بدین صدای مشغول ماند با صدای هویت رسد و در کم گردد و در ذکر کبریا یاد  
جلسه مذکور نگاه دارد و پشت را خم خورده سر را میان کتفین جبهانیده دم را بتصور هوا رخت ناف بالا  
کشیده و حبس کرده بدار چون طاقت نماند بتدریج گزارد و باز از سر آغاز کند <sup>۹۹</sup> و ذکر صدای هویت بود  
ملاحظه در یاد جلسه موهوبه نگاه دارد و دم را حبس کرده هر دو انگشت شهادت در دو گوش نهاد از نیلوفر دم را باو از  
باطنی هوگو یان بالا کشد و بان صدای هونود <sup>۹۹</sup> و سهاراد در ملاحظه آرد و در تصور هر سه سر اندک اندک  
حرکت دهد چون تمام شود باز از سر گیرد و مشغولی صوت سر مد که صوت لایزالی نیز گویند و در جوگ آنرا انهد گویند و در  
سورح گوش خود را از انا مل سبب امتین محکم بند کن و متوجه شو که در دماغ تو آواز سه مثل آواز افتاد و آب  
از بالا بهیم مسموع تو میگردد و خود را با تمام متوجه شنیدن آن آواز ده و یک لحظه از غائب و غافل  
نشین و چون رسوخی پیدا کند اندک آن هر دو انگشت راست بکن و باز متوجه شو از شور عالم آن صوت  
از تو غائب نشود و همچنان تا بجای که بے مدد کوک کردن انگشتان آن صوت بشنوی و شور عالم و عالمیان  
ترا راحت نرساند بلکه صوت سر مد بر تو غالب از اصوات دیگر باشد و ترا درین مقام شوقی فرو گیر و که در نوشتن  
و گفتن نیاید و بعضی فلفل گرد و در پیله پیچیده در صلع گوش محکم نمایند که از حرارت فلفل آن صوت فوت گیر و از بعضی  
شنیدم فلفل در حریر یا چرخ ریخته در صلع محکم نمایند تا حرارت بیش از پیش حاصل گردد و صوت بسیار  
فوت گیر و آن فلفل بعد از آن حول برائے بیماری چشم نهایت نافع است شغل نزد موجدان هند اگر چه  
اقسام است اما بهترین شغل اشک است که در خواب و بیداری و بے قصد و بے اختیار از نفس وی همیشه صادر  
میگردد آیت قرآن وان من شی الا سحر بجمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم اشاره بر همین است و آن  
را تبسیر و لفظ کرده اند نفس که بالا می رود و هوای میگیرد و نفس که بیرون می آید این میگویند یعنی او نیم  
و صوفیه مشغولی این دو لفظ هو الحمد و الحمد هو را میداند که در رفتن نفس هو و در بیرون آمدن نفس

و در رفتن العمد و بیرون آمدن هو ظاهر میشود بهتر پاسبان نفس همین است که گفته شد و هو انفس پاسبان دار  
 اگر در حلقه یک ملک دو کون ناک توان کرد یک نفس و فخر و بریده کردن شیطان و خناس و بر مردان پیش  
 پاسبان انفس و ترا یک حرف پس از جمله عالم که از خانت نیاید و خداوم اگر تو پاسبان اری پاسبان انفس و  
 سلطان زسانندت از ان پاسبان و ذکر او و در دال العمد نفع و دیگر پاسبان انفس که بکمال العمد کند و اعتماد  
 او این است که ضم با العمد را با شباع بخوانند تا از واد متولد شود و در وقت مد نفس العمد بدم بگیند پس بی دم  
 لسان دل باشد و در وقت جذ نفس هم یعنی بدم گویند بهمان ذکر و ذکر پاسبان انفس برابر است که ذکر  
 لا اله الا العمد باشد یا ذکر العمد اگر صوت از خیشوم پیدا شود آن را از بینی گویند و این شورش و سوزش  
 بسیار آرد لیکن بدایع حرارت و خشکی رساند و خیشوم دماغ بر و غن بادام چرب کرده باشد بهتر است این ذکر را  
 گریه کمال رسانند که کمالش آنست که شوره و اختیار ذکر دم و ذکر باشد اگر شخصی ساده را که هنوز روح دل او از  
 نقوش اذکار و افکار منتقل نگشته باشد پیش روی خود را از بوزانو نشانند و گوید که ز رخ را بر سینه نهد و مکرر با طرف  
 شکم کچ کند و سینه پیش بر آورد و بنشیند و چشم بر بند و مرشد احساس نفس او بکند و وقت فرو بردن او دم خوش  
 مرشد دم خود بر دم او برود و وقت بر آوردن او دم خود را مرشد دم خود در کشد چون باین طریق مشغول شود یکگاه  
 نوره از سترش بر آید و ذکر العمد هو از زبان وی جاری شود که مردم ازین در حیرت باشند و آن قدر سخت فایز  
 آید که اگر گرمی آن خون از بینی و گوش سترش بر آید و این را ذکر سینه بسینه گویند که در واسطه زبان تعلیم او کند  
 اما اگر سترش شاغل باشد خصوصاً بتفنی مراقبه که تاحس نفس نمایند تدبیر مرشد را و اثر نماید که او نفس خویش  
 در خود ز دیده بود بلکه گاه باشد که اثر بخودی شاغل هجوم بر مرشد نماید که از فکر تدبیر معطلش سازد و سنده ذکر قلب  
 جلوس معین نیست بحسب دم بقصور اسم ذات معده را بالا کشد باز بهمان تصور فرو آورد و پیای بدین طریق مواظبت  
 نماید سنده ذکر حیران جلوس معین نیست بحسب دم هفت کت پیای از تحت ناف معده را بقصور العمد گردان  
 هو بالا کشد چون هفتم کت تمام شود دم را به تدبیر بگذارند باز از سر آغاز کنند فائده از عمل روشن خواهد شد  
 و ذکر نود و نه ضرب بحسب دم در یاد دوزانو بنشیند و دم بیرونی را از راه بینی درون کشیده حبس کند بعد دم  
 را به معده بر آورد و العمد گویان بر نیلو فرض کند تا بجا ضرب باز چهل و نه ضرب را از معده جانب صدر  
 کشد و لیکن هر ضرب در اسم ذات را به یک از نود و نه صفات موصوف گردانند پاسبان انفس بحسب دم  
 بجز دم مشغول شود و دم سازی کند و دم را با قوت بالا کشد به مغز رساند چون تنگی نفس شود دم را آهسته آهسته  
 بگذارد چنانکه احساس آن دم شود و این را تشکیل و آراستگی خوانند بهتر آنست که بذكر العمد العمد با واسطه و ملاحظه  
 بحسب دم مشغول ماند چون حرارت دم بمغز رسد می گداخته در وجود آید باز محکم نگردد و چون دم فرو میزند و بالینه بام حیره

جمع شود یکے کرد که مجمع البحرین اشارت بدان دارد آن مقام آب حیات است آنگاه روحانی گردد و عالم طیر و سیر  
پیش در آید علم لدنی و باطنی و باطنی من لدنا علماء روی نماید و عذر از گردود و باخضر علیه السلام ملاقات شود  
صاحب تصوف روزگار گردد درین کار ترک جماع و تجرید و تفرید شرایط است پاس انفسا صبر هم سیه بایست  
این سه ارکان دارد یکی اسم ذات در مقام حدیث نفس دوم ملاحظه صفات احوالات در محل خطر سوم واسطه  
در مرکز دل و تقییل این سه پایه ابرقی کرده اند که بغیر یکے قائم نماند و این معنی رکن است اسما صفات که با اسم  
ذات یاد کنند در اصطلاح مشایخ آنرا ملاحظه دارا و خوانند و منظور دل را تصور و واسطه و برزخ گویند و  
شرائط این ذکر مشهور هفت اند یکے شد و دیگر مدر سوم تحت و این سه داخلی اند که بی این سه ذکر نبود چهارم محاربه  
و پنجم آفتاب و این دو در داخل اند و داخل محاربه در شد و تا داخل در ملاحظه است ششم محاسبه هفتم مواظبه و این دو  
شرط خارجی اند ملازم است این نیز باید عطلت و غفلت نبود و ذکر بر دوام باشد و نیز این هفت شرایط در ذکرده رکنی  
ست مشهور درین کار سهین دانند و بر دایقی فوق شرط ششمی است چنانکه گفت فرد برزخ و ذات و صفات شود  
بدو تحت و فوق بی نایط البان را کل نفس ذوق و شوق و دو شرط دیگر اند ملازم است این نیز باید تا فائده  
تمام حاصل آید و آن تعظیم و حرمت است تعظیم و قار حق تعالی و حرمت رعایت آداب شرع است چنانکه مطابق  
و مستقاد و امر و نواهی بوده و به دوام و شد و استقبال قبله و رعایت آداب دیگر در همه اوقات و دو در بودن  
از شهوات و بدعات غیر منجی باید که در یک دم ذکر چندان قبض دم کند که تنگی نفس بود و بخود پی پدید آید  
و چندان سعی کند که هزار دم در روز و هزار دم در شب میر آید لیکن و نهرا استغرق شود و فرو اگر یک ذکر گوید  
صبح تا شام و رسد کارش بغضل حق با تمام و چون بغضل و کرم حق تعالی توفیق رفیق این ذکر گردد و ذکر دیگر  
جان رسد خبر سبحان و ده تا کدام سید را این دولت بود بلکه اسم ذات العبد است و ملاحظه اسما و صفات  
اقبالت سمیع و بصیر و علیم است و این ترتیب را نزول خوانند باز عروج کند علیم و بصیر و سمیع باز نزول  
کند سمیع و بصیر و علیم نه بار می شود باز هم برین طریق مشغول باشد معنی اسما و صفات بخاطر می آورده باشد  
تا ملاحظه حاصل گردد و خیال به ملاحظه نگارد و برائے خطر بندی نظردل دائم بر واسطه دارد که واسطه در نوبت  
نیست و در ملاحظه نوبت است و تصور اصلی بزرگ است که فی الشیء القانی العبد میاند که از جمله اغیار حق و از خود شس  
آگاهی نماند و ذکر در مذکور مجرور گردد و فرو و تجدید حلول نیست تا بودن است و ورنه بکذا آدی می شود و  
طریق سه پایه است که العبد بدل گوید و زبان در کام سخت کند تا متحرک نشود و پنجه از تحت ناف آغاز کند تا ذکر تمام  
دم نقصان بود و در کشت تا ملاحظه و واسطه تمام در آید و علی هذا القیاس دوم بار و سوم بار و این نزول است در  
هر اسم یک صفت ملاحظه کند و بعضی هر سه اسما صفات در یک اسم ذات ملاحظه کنند و در از کشند و بعضی



اسماء صفات با عرض و نزول در یک اسم ملاحظه کنند و بعضی اسم ذات تا حدی کنند که قبض دم حاصل آید و برین قبض دم هر چند اسما که در آید ملاحظه کنند شده و فوق و تحت آنست که ذکر العدد را از فرد و ناف بگیرد و بعد با قوت آغاز کند و نکشد یعنی دم را دراز کند و صوت حسن یار کند تا ذکر عبادت باشد بسبب قصد و شقت و ذکر القلب و سوسه نباشد و تمام دم سوسه بالا سینه بگیرد و حبس دم کند تا در یک دم دو ذکر یا سه ذکر یا زیاده ازین بود تا حرارت در باطن پیدا آید و حال متولد شود باید که کشش دم هر دم فوق المعتاد بود تا موجب منع انتشار هوا گردد و حرارت باطنی ظاهر شود و وسومات باطنه گداخته گردد زیرا که هوا گرمی دارد و به بیرون آمدن هوا گرمی بد وسومات باطنه نمیرسد و عرقی که متصل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی خاص مشوش بدل عروق متعلق میکند و خطرات فاسده و وسواس باطنه در دل میگردد چون دم بسته گردد و حرارت دم به آن چربی رسد گداخته شود و صفائی دل پدید آید خاص مقهور گردد و چون کشش دم فوق المعتاد بود قبض و تنگی نفس گردد و خطر بندگی شتاب شود و محویت بروی پدید آید و حرارت دم در تمام اندام و اعضا و گوشت و پوست جاری گردد و آتش محبت در دل افتد غایت باقی البتة کشش دم و خطر بندگی را خلوصه از طعام و شراب شرط است خصوصاً در ابتدا در حال فرد کجا ذکر کند در انبان آنرا به بختی نفس میکند یا درازند بدانکه در تحت فائده بسیار و حرج بیشمار در اعتبار به تحت ذکر نقصان و در تحت حرج و زیان مباد اخون بارد و ملاکت آورد هر چند تحت طبع تر و کمر متاصل تر پس از تحت بها ممکن چاره نبود اما باید که خود را از حرج دور دارد و نخت در کار آورد المذیبه مک حامی وقت سست هیچ زیان نرسد و ذکر بمنزله جان برسد و خبر سبحان بدهد انشاء الله تعالی فرد جان باز که وصل او بر سنان میهند و شیر از قدح شرع بمستان نهند و بدانکه ذکر پاس انفاس درین ذکر حاصل است اگر همه اوقات انفاک را بذاک مشغول دارد و خطر غیره در دل نیارد و نظم پس بان دل شود اندر کل جال و تانیا بد هیچ در و آنجا بحال و هر خیال غیر حق را در دوان و این ریاضت سالکان را فرض دان و هر یک نفس کسیه و از عمر گوشت و کان را خراج ملک و عالم بود بها و پسند کین خزینه و سی را بجان باد و آنچه روی بجا که تپی دست بینا و ذکر نفسی و اثبات جلسه از مرشد فهمیده ذکر کنند لا تمجدوا الله لا مملوب الا الله لا مقصود الا الله لا محبوب الا الله لا معبود الا الله و این را تا دو صد مرتبه و یکدم و وقت صبح بکنده یا به قادر به علم فرد بر ذرات و صفات و شد و تحت فوق و میناید عاشقان را کل نفس ذوق شوق و شغال قادر به عالمه سمیع صفات الله سمیع الله متکلم الله تعالی قدر است مریدان موجود اند علیهم شغل لفظ الله و مشرب قلندریه بزرگ چهره شافیه معبود اس اشارتها باشد تا به اسم ذات را در دل خود آید و برگردان



عالم کثرت بر عالم وحدت رسد این است العدد الف اشاره کی است لام اشاره نفی است غیر هو اشاره از تو  
یعنی هسم ذات العلم لقطعه همین اشارت است العدد ا از زیر ناف باند لا کشد بام الدماغ رسانیده در عین مد  
بر رخ نگارند و این اراده بگوید کان العدد ولم یکن معششی و باز هورا بدم زیر ناف رساند انصهرت  
فیه ذرات الکائنات بذات وصفات در هوم براقیه چنین گفته باشند عدد ذکر قلند بریده در یاد جلالت کور  
نگاه دارد و یا حسن میان دوزانو و یا حسین بر ناف و یا علی بر کتف چپ و یا محمد بخود گویند ضرب کند  
باز از سر گیرد و بعضی شاخ مجروح یا محمد گویند بدین طریق یا بطرف آسمان و محمد بر سینه و در سلسله قلند بر یکدم  
العدد بهو حق می گفته باشد بلکه شغل باطنی بر انواع است بعضی صورت خود را آئینه دیده بر آن صورت نظر  
کنارند بعضی بر صورت مغویه روحیه نظر دارند بعضی بر آئینه روئے مرشد و انما نظر دارند بعضی بر نقش  
العدد نظر گذارند بعضی ذات العدد بران خیال در نه گنجد و خیال دارند اعد ربک کانک ترا  
حق تعالی را برین خیال محور ساخته بعضی بر حقیقت جامع خود نظر دارند و بعضی بر حقیقت جامع عالم و بعضی  
بر حقیقت جامع الهیه و بعضی بر یک فردی از افراد انسانی و بعضی اتمام عالم را فوری محض تصور کنند تا بر آورده  
فصل چهارم در ذکر ذات کلمه العدد و حس دم هسم و العدد چهار باید خواه با تصریح باریه بصغیر و کبیر ذکر ذات  
کلمه العدد است و این کلمه را هم در سلسله قادریه مثل کلمه لا اله الا العدد از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند  
از آن ذکر حضور می گویند و آسان ترین ضربها از روئے فهم و عمل آنکه کلمه العدد راستا و چپا و پیش و طرف آسمان  
و جانبی و دل و پنج ضرب است بر بند و خود را همون داند زیر که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتهای  
تا در خطرست متعذر گردد و طریق ذکر آنست که لا اله الا الله را از پیش ابتدا کند و الا العدد را بر دل ضرب کند طریق هسم  
العدد العدد العدد را بکنند این است که یکبار اسم العدد طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و ششم بر دل زند طریق ذکر  
با هویتی بدانکه جانب کتف راست رو آورده ها گوید و بجانب چپ هوسرنگون کرده بر دل ہی زند پیایه  
برین سند عمل نباید فائده خواهد شد فائده عمل حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر العدد چهار خواه با مد خواه بقصر  
بملاحظه انت الهادی و انت الباقی با قوت تصور گوید دیگر ذکر العدد بقدر العدد متقی العدد حاضری  
العدد ناظری گوید و این ذکر شیخ هبیل بن عبدالستری است و دیگر از شیخ عبدالقادر جیلانی است که العدد  
حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سعی طالب را باید که همیشه بگوید گاهی در دل بگزارد و گاهی  
بزبان می آورده باشد و مراتبه العدد حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سعی در سلسله فائزیه مست  
و در سلسله عالییه چشتیه این الفاظ را کفری در اشغال و اربعینات و سجات با خضوع و خشوع بر زبان  
دارنده باشند حضور این معنی و انما در دل خود میدارند درین ذکر فتوح بسیار و کمالات بیشمار است و دیگر

فصل چهارم در ذکر ذات کلمه العدد و حس دم هسم و العدد چهار باید خواه با تصریح باریه بصغیر و کبیر

ذکر آمد تو می بینی و تو میدانی و تو میخوانی سزاوارست حق تویی طرفه راست دوزانو بنشیند المذکوریان بعد  
 را بالا کشیده و حق گویان ضرب کرده تویی گویان دم آهسته آهسته بلند کند باز از سر گیرد و دست ذکر ضعیف یابد  
 جلسه مذکور نگاه دارد و هر دو دست بر دوزانو نهند سدا بر برابر ناف آورده المذکوریان دم بعد بالا کشیده و  
 حق گویان بر معده ضرب کند و هموار بام الدماغ رسانیده باز ضرب در پیش و ضرب بر ناف با شش است  
 خم خورده و ضرب در میان دوزانو و ضرب بر زانو راست و ضرب بر پهلو چپ و ضرب بران راست  
 و ضرب بر سر زانو چپ و ضرب بر پهلو راست و ضرب بران چپ و دست ضرب پای چپ و گویان در خود کند  
 باز از سر آغاز کند فائده این باتحل روشن خواهد شد و دیگر ذکر هم بود ملاحظه شود الحی القیوم هو السمیع و  
 هو البصیر و هو العظیم منقول شود و دیگر انت انت انت به ملاحظه انت الهادی و انت  
 الباقی و انت الکافی یا ملاحظه انت المحمودی و انت المطلوبی و انت المقصودی  
 و انت المحبوبی و به ملاحظه انت الرحیم انت الکریم انت الدائم انت الثائم انت  
 الحاضر انت الناظر انت الشاهد بدانکه مذکور از انواع اذکار و دم حضور تمام این است باید که  
 دائم خود را ذکر دارد که بهر ذکر می که باشد و اذکار بدید اگر گفتار و اظهار و در باشد کار کن کار بکار از  
 گفتار به اندرین راه کار و اذکار به در مشرب شطار اسم ذات بزبان یا بدل گوید و ملاحظه اسماء  
 و صفات یعنی سمیع و بصیر و عظیم در خیال وارد و بر نسخ شیخ پیش نظر گیرد و دست و کشد کند و از زیر ناف  
 آغاز کند و به تارک رساند و در یک دم و یک بار در محاربه صغیره و در یک دم ضد بار در محاربه کبیره و چون درین  
 صفات استقرار یافت صفات دیگر گوید و عروج و نزول مراعات نماید و محاربه کبیره دم گرفته بهشت تمام با ملاحظه  
 و واسطه ذکر گوید تا بخودی و بهیوشی آرد و آنچه بجز سنگ بسیار و به بیداری بسیار حاصل میشود باین راز که  
 حاصل شود محاربه صغیر اینست که طالب دهن بسته و دم گرفته اسم ذات المذکوب بر عایت و واسطه  
 و ملاحظه و شد و بدو تحت و فوق و صفت حسن گوید و چنان کوشد که چهل ذکر در یک دم برسد چون در  
 یک دم از چهل ذکر زیاده شود آن را محاربه کبیره گویند و چنان کوشد که در هر دم اذکار زیاده شوند تا صد  
 ذکر و ویست ذکر در یک دم حاصل کند چوبه دو ویست ذکر در یک دم با رعایت ملاحظه و واسطه و شد  
 و بدو تحت و فوق رسد مقام محویت پیش آید و استغراق روئے نماید و سلطان ذکر در آید ذلک فضل الله  
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

فصل پنجم در ذکر المذحاضی و غیره - المذحاضی - المذحاضی - المذحاضی - المذحاضی - المذحاضی  
 باید که جلسه مذکور معهود با فکر و تصور نگاه دارد و دم را حبس کرده نه حرکت لب بشغل مذکور مشغول نشود

فصل پنجم در ذکر المذحاضی و غیره

چون السد جاضری گوید ان السد لکل شیء محیط القصور کند و چون السد ناظری گوید ان السد بصیر بالعباد تصور  
 کند و چون السد شاهدهی گوید فاینما تولد افتم وجه السد تصور کند و چون السد معی گوید و هو معکم اینما لکنم تصور  
 کند باز سر گیرد السد معی السد شاهدهی السد ناظری السد جاضری با تصور مذکور همین طریق تواند نمود و  
 و زودل مشغول شود حضرت سلطان نصیر الدین محمودی نویسنده که حضرت تاج المقربین بدر الملة والدين حجة  
 العالمین سلطان المشائخ محبوب الهی خواجه نظام الدین اولیاء را این تصور حضرت غوث الثقلین حضرت شیخ  
 عبدالقادر جیلانی رنی السد تعالی عنه در معامله تلقین فرموده بودند تا حال در چیست و سلسله قادریه معمول است  
 باید که در شب و روز پیوسته مشغول باشند تا تمام حضور حقیقه گردد و هر کس که این تصور کند تحقیق از بند خلاص شود  
 و از خود فانی و بقای حق باقی شود و عزیر عشق کمال باید تا بدین مقام رسد چرا که این مقام عاشقانست یکسال  
 بست نهد و درین حال سلطان نظام الدین اولیا میفرماید رباعی عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست \*  
 تنهائی کرد مرا از من و پر کرد ز دوست \* اجزاء وجودم سگی دوست گرفت \* نامی ست مرا بر من باقی همه اوست \*  
 الغرض شرط مقدمه این راه اینست که طالب حقیقه را رتبه می باید پیرو مرشد انجمن بسیار که چون مرده پیش  
 عثمان از همه ارادت خود بدر آید تا کار طالب را فتح یاب کشاید و کرے چند است که سینه بسینه رسیده و فی فراغ  
 مرشدان مگرد و ادراخ حال مریدان بعد آنکه ریاضت و مجاہدات و از تعینات برآورده باشند و تصفیه تمام  
 حاصل نموده باشند منتها ذکر معیت یا معی یا معی یا معی یا هو یا هو یا هو و ردت کی مشاوه ذاتیه  
 و صفاتیه پیدا گردد و سند می آنت که بنشینند بقعه صلوٰه مگر آنکه برون کشد هر دو قدم را از زیر و سون  
 نمود و نه مرد و سرین خود بر زمین و محکم گیر و بدست راست بازوے چپ و بدست چپ بازوے راست  
 و پنج ضرب باین کلمات بگوید ضرب اول میان قدم راست ضرب دوم باین دوزانو ضرب سوم میان  
 قدم چپ و زانوے چپ و ضرب چهارم بر جگر و ضرب پنجم بر خضاع دل بشدت و قوت با حضور آنکه هو  
 اشارت است با وحدیت مطلقه لیس کشفه شیء و اولاً آنت که در ایام این ذکر غذای ذکر شیر باشد و اکثر  
 اوقات بطریات استقال کند و گاه باشد که اختصار کند بهمن سه کلمه هو هو یا معی و سند بحال است  
 مگر آنکه هو هو ضرب به آسان زند و یا معی بجانب دل منتها فکر کلیت بک الکل منک الکل الیک  
 الکل یاکل الکل مشاوه ذاتیه و صفیه میرساند آنت که مریم بنشیند و پس ضربے بزند و بهمن ضربے  
 و بشال ضربے و بسوے آسان ضربے تا بر دل ذکرے منتها فکر احاطه یا محیط ظهر او بطن امورث مشاوه است  
 و سند او این است که وقت ظهر چشم بر کشاید و وقت بطن چشم بر بند و منتها ذکر محو اطبات انت فوقی  
 آنت حتی انت انا می آنت خلقی انت یعنی انت شالی آنت فاینما تولد افتم وجه السد و انما مع الجہات فیک

سند او این است که برخیز و سوسه عرش روے کند و گوید انت فوقی و جانب طبقات ارض نگر و در بنشیند و  
گوید انت تحتی و گرداند روے سوسه پیش و گوید انت انا می باز گرداند سر بجانب پس گوید انت خلفی و پیشین  
و دست راست و دست چپ و ضرب بزند بر دل و گوید انت فی و برخیز و و گرد و گوید انا مع الجهات فک  
اینا تولوا فقم وجهه الله و ذکر تجلی انانیت الی انا الله لا اله الا انا بعد نماز تهجد گوید صد بار سناش این است که  
سر بردارد بجانب آسمان و گوید الی انا الله و گرداند سر خود بجانب بازوے راست خود و گوید لا اله الا الله و دست  
ضرب بر فضاے دل بزند و گوید انا و بعضی این ذکر را بدین طریق کنند که الی انا الله بزند و بگوید لا اله الا الله بجانب  
آسمان باز آبر دل ضرب کنند نوع دیگر آن طرف دل انت طرف آسمان باز آن طرف دل گوید و در  
ایمده این اذکار خسته تصور معانی و تصور برزخ شرط است ۛ

**فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر** قال مولانا سعد الدین الکاشغری ان طریق تعلیم الذکر ان ینکر الشیخ  
لنفسه قلبه او لا اله الا الله محمد رسول الله و یشبه لمرید ان یخبر قلبه فی مقابلة قلب الشیخ و یغض عینه و یطیق الغم  
والسن بالسن مع السن و یلصق اللسان بعرض الفم یحبس النفس و یدکر بالقلب لا اله الا الله باللسان بالتعلیم والقوة  
بمواقفة الشیخ و فی ذکر الحبس یراعی عدد الوتر مرة او ثلث مرات حتی ینظم اثر حلاوة الذکر فی القلب قال  
سیدنا مولانا الذکر طرد الغفلة فان حصل لک فی صحبة الشیخ حصل خلاصة الذکر و زبدته وان لم یحصل فی صحبتہ  
فاذکر الله بالطریق المذكور لکن لا تنفق نفسك فوق الطاقة ینبغی ان یحون متوجها فی اثار الذکر الی القلب  
الصنوبری الشکل حتی لا یحی الخواطر من الدنیا والآخرة کن ذاکر بهذا الطریق ان تبدی بکلمة لا من تحت  
السرة فارفع الی الدماغ بکلمة الرحمن الدماغ الی الکف الايمن و یضرب الله مع الحركة علی القلب الصنوبری  
الشکل حتی یصل حرارتها الی الاعضاء کلها بالنفی یعنی وجود جمیع المحدثات و قاطعها فانیا و بالاثبات یثبت وجود الحق  
بنظر البقار و المقصود به ذاکر بهذا الطریق مع ملاحظة معنی المذكور و لا تفرق الذکر و قاطعها من الاوقات حتی یثبت اثره  
و ینتقل الذکر فی القلب ان مولانا سعد الدین الکاشغری صحبه الشیخ سراج الدین البرسی فی بلیات الاحمال فلفظ ذکر  
الکلمة الطیبة و هو مذکور فی رسالته بهذا اللفظ یدر اس الف لا من تحت السرة و کرسی کلمة لا علی صدره محاذی الله  
الا یمن و راس الثانی من الف لا یعنی القلب الصنوبری و کلمة الیه یصل بکبری لا محاذی الله الا یمن و الا الله  
محمد رسول الله بکثیرة مفصل الصنوبری بخلف الکلمة الطیبة بهذا الشکل و الکيفية و یحون مشغولا علی الدوام رشحہ طلب  
منه شمس تعلیم الذکر فقال یند طلب واحد الذکر من شیخنا مولانا سعد الدین رحمة الله تعالی موضع یدیه علی جنبه ایمی  
و اشارہ الی القلب الصنوبری یعنی کمن مشغولا به فهذا هو الشغل یعنی الزام الوقوف الطبی و قال لا یخبر ۛ لزوم  
صحبة اولیاء الله فمن صحبته تم تحسین القلب و ان ترد ان یظهر الی الله فیکمل ما لک من متوجها الی الله قال فی کلمة

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر

لا اله الا الله قال بعض الاكابر اذا ذكر العوام والحدود ذكر النحاس وهو ذكر النحاس قال ذكر الله لا اله الا الله وذكر الخاف  
النحاس لانه لا نهاية بتجليات الله تعالى ولا تصور الفكر فيها فنفى كل ان ينفي صفة وثبت صفة فائدة الابدان  
لا يخلو من نفى واثبات هذه الصفة الذكر ليقول يا ويرى راسه الى خضبه ويرفع راسه على نهله ويقعد بوسم بصير  
عليم عليم حي قدير مريد حاضر وناظر وشارع شهيد عند تمام اعتداد الله ويكون بجمل رجل يمشي على الشمال ويكون  
بعد صلوة الصبح وعد ذلك تسعة وتسعين مرة هذا علة في كل يوم وينظر العجائب والغرائب ويؤثر اثر عظيم وله  
المصلحة بعد الكلمة الطيبة التي انت مقصودى ورضائك مطلوبى لان بهذه الكلمات تنفى الخواطر كلها من الخير  
والشر فيكون الذكر خالصا بوجه الله تعالى

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لا الهوتی - بدانکه ذکر نفی واثبات همین  
لا اله الا الله است که نفی غیر حق واثبات الله در وی است و ذکر اثبات ذکر الا الله است و ذکر ذات  
و ذکر اسم الله است یعنی طالب برای التشریح دل گاه در صحار و دنها و آخجا که هیچ غل و غش نباشد  
و گز که آخجا بود و آواز که مسموع نشود و مرغ بشیند اگر چه مرغ نشستن باعتبار شهرت بدعت است  
لیکن برائے بعضی فوائدها طبعی در ذکر رخصت داده اند از جناب نبوت صلی الله علیه و سلم نبوت رید  
است و حضرت عمر رضی الله عنه نیز مرغ نشسته اند و مسجد المقصود و در مرغ پشت راست دارد و تا خمر بخورد  
و سر و چشم به بند و دست بر دوزا نوهد و باز انگشت پائے راست و دوم انگشت که متصل آنت رگ  
کیاس جانب چپ محکم گیر و کیاس گے مربوط به باطن قلب است چون قوت در آن رسد و در باطن حرارت  
پیدا آید و حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعده با است و یک زبان مشغول ذکر جبر و خفیه گردد و با آنچه  
ذوق دست دهد و التشریح یا بد و بزرگان چشت برائے جواز ذکر جبر از آیات و احادیث دلائل آورده اند  
پس بیشک و شبهه آواز بلند در ذکر نفی واثبات مشغول گردد و سال من الخواجه المحمود قدس سره بنیت  
بشارة مولانا شمس الدین الائمة الحلوانی فی المجلس بحضور جماعة من العلماء و غیرهم بای مینة تذکر الجبر فاجاب  
حتى يقوم النائم و یتب الغافل و یتوجه الى الله و یتقیم علی الشریعة و الطریقة و یرجع الى التوبة التي هی مشاع  
الخيرات و آية الساعات و فی الحديث ان فی ذکر الجبر عشرة فوائد صغار القلوب و تنبيه الغافلين و محاربة  
باعدار الله تعالى و اظهار الدين و نفی الخواطر الشيطانية و النساءية و التوجه الى الله تعالى و التطلع عن غیره  
و به یسع الحجب منه و بین الله فی فقال له مولانا حافظ الدین بنیک محیی و یجوز که ذکر الجبر بهتر است که جبر  
بجدة تنگ و تاریک که قیام و قنود و غلطیدن در و سستخار نبود و آواز که آخجا مسموع نشود و خوف  
و مزاحمت نباشد و ذکر لا اله الا الله مشغول گردد و واسطه مرشد و ملاحظه معنی ترک ندر و معنی لا اله الا الله

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لا الهوتی

لا سمعوا الا العمد را ابتدا تصور کند واسطه را لا مقصود الا العمد و آخر لا موجود الا العمد ملاحظه کند و در سلسله ما  
 بهین ذکر چه میفرمودند که اول ذکر لا اله الا العمد محمد رسول العمد باسم العمد الرحمن الرحیم سه کثرت تکرار کنند  
 یعنی لا اله الا اناف بکند سر از تحت ناف با کتف راست برود و آنجا خیال کند که غیر حق را پس پشت انداختم  
 بعده برای اثبات حق ضرب لا اله الا العمد بر دل زند که در زیر سینه چپ واقع است بعده لا اله الا العمد تادو  
 صد بار گوید میان گاه گاهی محمد رسول العمد هم گوید در مرتبه دهم یا هشتم کلمه تمام مرتب گرداند بعده  
 قدری بنشیند بانتظار واردات باز سه بار بسم العمد الرحمن الرحیم لا اله الا العمد محمد رسول العمد چنانکه  
 در آغاز گفته بود کیفیت ذکر اثبات ضرب که لا اله الا العمد است بر دل ضرب کند عددش چهار صد بار است و خطه  
 توتی توتی درین وقت بجای آرد باز قدری مراقب بنشیند باز سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه باسم العمد  
 الرحمن الرحیم گفته ذکر دو ضربی اسم ذات العمد العمد شروع کند ضرب اول که بر دل زند که طرف چپ  
 است و ضرب ثانی بر جگر که طرف راست است و ملاحظه انت الهادی و انت الباقی و انت الحاضرات  
 الناظر تصور رابطه واسطه لازم داند چون دوازده صد ذکر بجای آورد ساعتی مراقبه بنشیند بتصور آنکه در باطن  
 چه علم و معرفت وارد شود بعده سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه باسم العمد الرحمن الرحیم خواند ذکر  
 یک ضربی العمد العمد تا صد مرتبه بر دل زند و اگر خاطر اشراج یا بهر قدری که تواند ذکر یک ضربی  
 بر دل زده باشد که فوائد یک ضربی بسیار است که جوشی و خروشی عجب دارد و این طرز معمول است در اکثر  
 اوقات و در حالت ابتدائی و در بیان ذکر تا سوتی و غیره بر چهار نوع است ذکر تا سوتی لا اله الا العمد  
 مجموع کلمه ذکر ملکوتی چون لا اله الا العمد و ذکر جبروتی چون العمد و ذکر لاهوتی چون هو هو هو این ذکر  
 استیلاست که حق بر ذکر مستولی شود نه ذکر مانند ذکر همین مذکور ماند و بعضی میگویند که ذکر زبان تا سوتی  
 و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر لاهوتی گویند طریق ذکر یک حلقی تا ده حلقی در سلسله تا در شیه هست  
 فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی - بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی جلسه معهود نگاه  
 دارد لا را از در میان بر آرد اله را بر کتف راست ضرب کند و لا العمد را بطرف چپ ضرب باین طریق  
 انصرام رساند باز از سر گیرد و نوع دیگر سینه ذکر یک ضربی به نفی و اثبات و باید که مربع بنشیند و بند  
 کیاس چپ را بر زیر انگشت پانچ راست محکم گیرد و هر دو دست را بر دوازده انگشتان دست راست را کشاده  
 دارد و تا نقش لفظ العمد پیدا آید بعده سر را برده از آنجا لا اله گویان سر را بر آنوسه راست گزرا نیده  
 بکتف راست رساند و لا العمد گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند اما باید که بر صین نفی بزانوسه چپ اشاره  
 به نفی خطر شیطانی و راست به نفسانی و کتف به ملکی کند و به اثبات ثبوت خطر روحانی بر دل که تعلق با خدا دارد

فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی

تا دین نفی یکی ازین الفاظ کلی که هر سطره را شامل است چنانچه لامعوب و لامطلوب و لامقصد و لامحبوب  
 لا موجود و ملاحظه دارد و در حین اثبات ثابت کند صفات مذکورات ذات حق تعالی را چون ده بار یا دوازده  
 بار بگوید محمد رسول الله یکبار در دل گزارند و بعضی مشایخ فرموده اند که در حین لا اله الا الله  
 در راستا حضرت رسالت را تصور کنند و در چپ سرش و در دل حق تعالی را دانند باید که اصابع دست  
 پاراموافی زبان سازد و باست و یک زبان ذکر باشد یعنی در وقت نفی انگشتبانی دست و پارا بر دارد  
 و بر وقت اثبات ضرب کند زیرا که اصابع رؤس اعضا اند و ظهور خضوع رؤس است بر خشوع مصوت  
 جمیع اعضا کما ان الروس والعنبر منور بذكر اللسان والقلب فلذلك يكون لون منورين بذكرهما و سنده  
 اصابع در همه اذکار چهار مرتبه دارد و باید که همیشه بگوید لا اله الا الله مشغول باشد کما قال علیه السلام  
 و افضل الذکر لا اله الا الله چه در خفتن چه در شستن چه در استخوان چه در رفتن و السلام سند ذکر  
 یک ضربی مجرد جلسه مذکور در همه انواع اثبات نگا هار دو پیایه الا العبد بزانوسه چپ ضرب کند و هر بار که  
 ظاهر زبان الا العبد گوید در باطن بفکر همان کلمات خمس که نفی و اثبات گفته شده حاضر باشد و این فکر  
 در همه اذکار ملکوتی نگا هار دو سند ذکر یک ضربی با کشش و کوب ضربی الا العبد گویان بزانوسه چپ  
 و کوبی در خود و سند ذکر یک ضربی مجرد شدت جلسه مذکور در هر نوعی ازین انواع نگاه دارد و سمر را  
 بکف راست بلند کرده بر پستان چپ العبد گویان چنان ضرب کند که پیله پیله چپ خم شود و هر بار که  
 ضرب کند اسم ذات را به یک از امهات سبع متصف سازد و به نظاره خلق آدم علی صورة الرحمن ناظر  
 باشد و این تصور در همه اذکار جبروتی و غیره نگا هار دو باز از سر گیرد و قائده این از عمل روشن خواهد شد  
 سند ذکر یک ضربی بقبض دم و دست را بران داشته العبد گویان معده را به سختی بالا کشیده سر و  
 کمر بلند کرده در زیر ناف العبد گویان ضرب کند باز از سر آغاز کند فائده این ذکر از کسب روشن خواهد شد  
 سند ذکر یک ضربی العبد گویان از تحت ناف معده را بالا کشیده همو گویان در خود ضرب کند باز از سر  
 گیرد از عمل روشن خواهد شد و وضربی بدو کوب چون سالک خواهد که دو ضربی بدو کوب اختیار نماید  
 باید که جلسه مذکور نگا هار دو یک ضرب بزانوسه چپ دهد و یک ضرب نیم کج شده بر آن بر چپ کند و جا  
 الا العبد گوید با بجمله برآمده دو کوب بحس دم الا العبد گویان در خود زند سر بر آرد تا تمامی بدن در آرد  
 بتامی صد بار از سر گیرد نوع دیگر دو ضربی و ادم یک ضربش لا اله بر کف یمن ضرب دوم الا العبد  
 بر فضا دل باید که محمد رسول الله سوم بار یا پنجم بار یا هفتم بار یا نهم بار بگوید و برای بساطت این  
 ذکر بهتر است و چهار ضربی تفرقه درین کم است و باید که کله العبد را از الا العبد بسیار گوید و همچنان



الا العده المجموعه لا اله الا العده فائده بیش است از عمل روشن خواهد شد سند ذکره وضربی بدو کوب سررا  
 بر آرنج چپ سر در زمین رسانیده الا العده گویان ضرب دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سررا  
 بنزدیک زمین رسانیده الا العده گویان دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سررا بنزدیک زمین رسانیده  
 الا العده گویان دهد و کوبی در خود باز ضربی بر آرنج راست سررا بنزدیک زمین رسانیده الا العده گویان  
 دهد و کوبے در خود پیاپی بدین طریق عمل نماید طریق ذکره سه وضربی بر سه کوب دریا بدو در جلسه معهود  
 نگا هدار دو ضربے بزائوے چپ و ضربے بزائوے راست و ضربے در میان دوزانو الا العده گویان کند  
 باز از آنجا بطریق عمل بر آید سه کوب بحسب دم الا العده گویان در خود زند باز از سر آغاز کند بسند ذکره  
 سه وضربی سه کوب ضرب بزائوے چپ و کوبے در خود دو ضربے بزائوے راست و کوبے در خود وضربی  
 میان دوزانو و کوبے در خود الا العده گویان دهد سند ذکره سه وضربی بر سه کوب بحسب دم ضربے بر آرنج  
 چپ و کوبے در خود وضربی بر آرنج راست و کوبے در خود وضربی زیر ناف و کوبے در خود العده گویان  
 کند بعده بحسب دم معده بالا کشیده باز از سر آغاز کند ذکره چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود در نگاه دارد  
 وضربی بزائوے چپ و ضربے بزائوے راست و ضربے در میان دوزانو وضربی در زیر ناف الا العده  
 گویان زند باید که سختی را بگذارد اول ضرب بدو لا اله الا العده کند دیگر ضرب های الا العده پیاپی  
 گوید فائده از عمل روشن خواهد شد سند ذکره چهار وضربی بر یک قبض دم را از تحت ناف بالا کشیده ضربے  
 بزائوے چپ وضربی بزائوے راست وضربی میان دوزانو وضربی در خود العده گویان دهد باز از سر گیرد  
 سند ذکره دو حلقی چهار وضربی حلقه اول سر را از کتفین از کتف راست بگرداند و حلقه دوم سر را  
 به میان گردانیده ضربے بزائوے راست وضربی بزائوے چپ وضربی در میان دوزانو وضربی در خود  
 الا العده گویان دهد سند ذکره چهار حلقی و چهار وضربی و حلقه اول را میان کتفین از کتف راست بگرداند  
 و حلقه دیگر را میان گردانیده ضربے بزائوے راست وضربی بزائوے چپ وضربی در میان دوزانو وضربی  
 در خود الا العده گویان صد بار باز از سر گیرد فائده این عمل روشن خواهد شد چون نفی و اثبات چهار وضربی  
 آغاز نماید در رستنا پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام را تصور و در چپا پیخود را تصور کند و نزد بیضه پیش روی مابین  
 طرفین تصور حضرت وجود مطلق کند نوع دیگر چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود نگا هدار و لا را از میان دوزانو  
 بر آرد له را تا بر کتف راست ضرب کند باز را بر کتف چپ ضرب کند باز الا العده را در میان خود ضرب کند  
 باز هورا الطرف پشت خم خورده ضرب کند باین طریق تمام کلمه لا اله الا العده را به چهار جا انظم رساند نوع دیگر  
 چهار وضربی در نفی و اثبات اینست که کلمه لا اله از جانب چپا کشد و به جانب راستا رساند و مدد را زان قدر کند که

ضربات ثلث در یک دم و نمایند و بکلمه الا العده ضرب چهارم بر دل نهاده مرتبه کند و ضربات ثلث در کلمه لا اله الا العده اشاره بر نفی سه خطره شیطانی و نفسانی و ملکوتی و ضرب چهارم در کلمه الا العده اشارت است بر اثبات خطره رحمانی ضرب اول بزائوے چپ اشاره بر نفی خطره شیطانی که مقروضه طرف چپ است ضرب دوم زائوے راست اشاره بر نفی خطره نفسانی همواره میان نفس و شیطان مقابله است ضرب سوم بر دوش راست اشاره بر نفی خطره ملکوتی است که دوش راست محل فرشته کاتب خیر است و ضرب چهارم در فتنه دل کلمه الا العده اشاره است بر اثبات ذات حق تعالی چون نفی خطرات علویه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جمعیت است فوج دیگر چهار ضربی آنست که مستقبل قبله نشینند و مصحف پیش روی خود دارد و یا قبر بزرگه ضرب اول بر چپا و ضرب دوم بر راستا و ضرب سوم بر مصحف و ضرب چهارم بر دل زند مستغرق ذکر گردد و کشف معانی قرآن و حال اهل قبور گردد و اما لحاظات برزخ پیر و غیره نگاهدارد که ناله آن فائده ندارد و طریق ذکر شیخ ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد از کتف چپ لا اله الا العده آغاز کند بکتف راست انصراف رساند متصل الیه بر استخوان کتف راست داشته یک ضرب الا العده کوب دهد باز سر را بجانب پشت گردانیده بر کتف چپ آورده یک ضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت آورده یک ضرب دهد و در بعضی نسخ بدین طریق نوشته اند باز ضربه زیر سر نخ دهد باز از هر دو کتف برابر دوش آورده یک ضرب در خود دهد باز دو زائو شده مقدار سه هر دو سرین از زمین بر آورده ضرب پنجم با تمام رساند و سه قبض دم شرط است باز از سر آغاز کند ثمره بخش است از عمل روشن خواهد شد طریق ذکر شیخ ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد لا اله الا العده را از آنج چپ آغاز کند بکتف راست انصراف رساند از آنجا که رو پشت گردانیده و سر را به زائوے چپ دراز کرده بدی رقیق الا العده گویان ضرب و همچنین یک ضرب بر بازو راست ضربه در میان دو زائو باز از آنجا بطریق جمله بر آمده سه ضرب در خود الا العده گویان دهد بدی رقیق آواز بر آمدن ندید و درین ذکر رعایت دم رقیق واجب است باز از سر آغاز کند فوج دیگر ذکر شیخ ضربی آنست که هر ضربه در هر حجتی زند سند ذکر هفت ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد و جسد را بسیار حرکت ندید سر را بر تئمن گردانیده لا اله الا العده گویان ضربه بجانب سندان سر بر آورده و ضربه بجانب زمین سه گون کرده و ضربه بجانب یمن و ضربه بجانب یسار و ضربه پیش رو آورده و ضربه بجانب پشت خم خورده لا اله الا العده گویان دهد باز سر بر آورده بدم رقیق ضربه در خود دهد باز از سر آغاز کند فائده این عمل روشن خواهد شد ذکر هشت ضربی در یابد جلسه معهود نگاهدارد دو ضربه بزائوے چپ و ضربه بزائوے راست و راحت ضربی در میان هر دو زائو باز ضربه بر آنج چپ و ضربه بر آنج راست و ضربه برابر ناف باز ضربی بر دوش

مقداری از زمین برداشته و ضربه دم جس کرده در خود الا بعد گویان دهد باز سرگیرد و ثمره این بیست  
طریق ذکر و وازده ضربی در یاد بلیسته معهود نگاهد و لا اله الا الله را از بازو چپ آغاز کند تا بکشف است  
انصراف رساند از آنجا ضربی بزانوی چپ و ضربی بزانوی راست و ضربی در میان دوزانو و ضربه در خود  
باز ضربه در آنجی چپ و ضربه بر آنجی راست و ضربه برابر ناف و ضربه در خود باز ضربه به بازوی چپ  
و ضربه به بازوی راست و ضربه بر صدر و ضربی دوزانو شده و مقداری هر دو سرین از زمین برداشته  
الا بعد گویان دهد باز سرگیرد و فائده این ذکر از عمل روشن خواهد شد که بعد از شد کامل لفظی کلی تلقین فرماید  
که موجب نفی خطرات یکبارگی گردد مثلاً در لا اله الا معبود و لا مقصود و لا موجود و لا محظوظ و لا مقصود است  
وحدت همین لا موجود است که مقصود کلی و مطلوب اصلی است و در کلمه لا اله مقصود اثبات ملاحظه کند مثل جز  
ذات پاک حق تعالی و ملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر حق در ملاحظه است و مستر شد عجبی به عبارت یاری می باشد  
و غیره در آنچه فهمیده بدان رسد اگر تلقین فرماید روا باشد و ذکر دو ضربی و ادم بیشتر گوید چنانکه مستغرق  
و کر شود که چار ضربی نیز نوعی از تفرقه است و دو ضربی آنست که یک ضرب لا اله و دوم ضرب لا اله بعد میاید  
کلمه رسول الله بعد شوم بار یا چهارم بار یا پنجم بار یا ششم بار بگوید تا ذکر کلمه طیب درست گردد  
و قال النبی صلی الله علیه وسلم کل شیء متقالة و صقالة القلب ذکر الله تعالی فرو تا بجاروب از زوای  
راه ۴ نرسی در سرای الا الله سند ذکر لایتناهی جلسه و دو نفی و اثبات بسند مذکور نگاه دارد و ضربه  
بزانوی چپ بجانب زمین بگریسته و ضربه در خود بجانب آسمان دیده کند همچنان ضرب کنان از زانو  
چپ بزانو راست و کتف راست صدر و کتف چپ گزشته بزانوی رسد سینه ضرب پیالے دهد  
باز از اینجا ضرب عود کند باز بزانو چپ سینه سینه ضرب پیالے دهد باز از اینجا ضرب میان و زانو  
شده و بر ناف گزشته تا بعد رسد بعد نو و نو نه ضرب چشم بسته بملاحظه بود و نه اسما در خود دهد سند ذکر  
هزار ضربی در یاد بلفظ الله یک جلسه در یاد الله بصفت احمد موصوف کرده بزانوی چپ و بصفت احمد  
موصوف کرده در خود ضرب کند تا پانصد بار عکس این بزانوی راست تا پانصد ضرب باز از سر آغاز کند  
سند ذکر آره دوزانو بنشیند و هر دو دست را بر دوزانو نهید و گویان بر ناف ضرب کند و می گویان  
دم را از تحت ناف برد و شد بجانب صدر کشد باید که همچنان صورت و کشش بر تخته دل راند چنانکه آره  
بر چوب میرانند تا بجای پاهای تهوچی یا تهوچی یا لا اله الا الله که مختصروی ماهی است یا الله یا  
الله گوید سند ذکر مدور الحلق در یاد که جلسه مذکور نگاهد و سر را از کتف چپ لا اله گویان بکتف  
راست آورده و آنجا گردانیده بر احو چپ الا بعد گویان ضرب کند پیالے درین سند مواظبت نماید

سند ذکر آورد و بر بدجله مذکور نگاه دارد و بجانب کتف چپ رو آورده و گوید و بجانب کتف راست  
 ہو گوید باز سرنگون کرده در خود حی گویان ضرب کند که مختصر لا اله الا الله هو محمد رسول الله  
 یا بجای حی ای گوید سند ذکر ایهات زانو بچپ بطریق جلسه دوزانو بدارد و زانوی راست بطریق  
 جلسه دوزانو بدارد و زانو بچپ بطریق مربع لیکن کف پای راست بر بند کیماس زانوی چپ بستنی پیوسته و از  
 لا اله گویان از مکان خود همچون آهو جبهه و الا الله گویان بمکان دیگر افتد اما باید که در وقت ذکر معده  
 خالی باشد ذکر ثلاثی مجروح جلسه مذکور نگاه دارد و لا را از میان ناف بحس دم کشیده اله را به کتف راست  
 ضرب کند باز در همان فحل ضرب دیگر الا الله گویان باز هو را بکف امتداد صوت بر کتف چپ ضرب کند  
 چنانچه بزرگ فرموده رباعی تیغ آبر از ناف نیام بر زمین مگذار زمینان کن قیام جمله بر جسم  
 برادر راست کوب بر زمین پس چپ روی می آری امام بعد از آن حمله که روی بر می بخت و چاه  
 فی العدا اینست والسلام ذکر ثلاثی گنبدی در یاد باید که احتیاب نشین یعنی جلسه خفان چون ساق پای  
 راست بر پشت ساق پای چپ نهاده و هر دو دست را بر هر دو ران کشیده بطرفیکه دست راست بر پای  
 چپ و دست چپ بر پای راست گذرانیده بر زمین چسبانده از کتف چپ لا اله گویان سرگردانیده کتف  
 راست رسانیده الا الله گویان همچو آهو جسته جانب پیش افتاده ضرب کند و ضربه دیگر هم از آنجا جسته  
 الا الله گویان باز بدو باز از آنجا بجل خود آمده الا الله کرده ضرب کند نوع دیگر لا اله گویان همچون آهو جسته  
 جانب پیش الا اله گویان افتد باز سرعت جسته بی گویان هم در آن مکان ضرب دو می کند باز الا الله گویان  
 جسته و بی گویان هم در مکان اول آمده ضرب سومی عزیز من در اول صفاته و صفات آئینه جمال مصقل  
 در می تا بد پس باید که جز ذکر لا اله الا الله بلکه الله و دیگر نکوید تا همه الله بود قلب المؤمنین عرش  
 الله تعالی قلب المؤمنین حرم الله تعالی و حرام علی حرم الله تعالی لیج فیه غیر الله تعالی سند ذکر  
 ثلاثی محرومی در یاد جلسه و و در نفی و اثبات بسند مذکور نگاه دارد و سه ضربی پایله بر زانوی چپ و  
 سه ضرب در میان دوزانو و سه ضرب بر زانوی راست و سه ضرب در خود الا الله گویان و بدو باز سه و دو  
 از زانوی چپ بحس تصور نفی بگرد و بعد سه کوب دوزانو شده بتصور اثبات و خود و بدو بعد سه سر را  
 در میان دوزانو نزدیک زمین برده آهسته آهسته دم را از تحت ناف بشدت سر حمله کشیده بعد معده را  
 از بحس دم سه قبض بتصور الا الله باز همچنان از زانوی راست سر و دور سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند  
 مذکور نگاه دارد و باز از زانوی چپ سه دور و سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند مذکور نگاه دارد و بعد سه سر را  
 جانب راست و چپ و پیش و پس چنان کج کند که اعضا آن جانب خم شود و در تمام اعضا ساری گردد

و بنده روی سوی آسمان کرده براه بینی هوگو یان دم را آهسته آهسته بگزارد یک بسط تمام شود همچنان پشت  
 بسط بسند نکور به آخر رساند اما ضرب های که در بسط اول کرده بود در بسط های دیگر نکند و بسط های دیگر از  
 دو ابر شمرع کند و هر دور را از دور اول تضاد گیرد چون نه بسط تمام شود یک بار این ذکر گفته شود  
 سند ذکر استیلا جلعه معین نیست و انکم احوال بحسب دم کلمه طیبه را به قلم فکر بر لوح باطن بدین طریق  
 بنویسد لام لا را از کتف راست آغاز کرده جانب راست ناف برده بگرداند تا ناف در میان الف و  
 لام افتد و خالی ماند الف را از مابین جانب چپ بالا کشد تا به کتف چپ رسد الیه را در میان الف و لام  
 مرتب سازد الا العمد را بر دل نویسد و میثم را از بالای پستان چپ شروع کرده بر پستان راست  
 آورده از آنجا میثم را پایان پستان بر دو میثم را در میان ثدین و دال را از بالای پستان بر دو  
 و دانش زیر آن چنانچه پستان راست در دامن دال افتد و ترسے را نزد یک پستان چپ و یقین  
 را در میان سینه و آ و را نزد یک پستان راست لام را بالای پستان چپ آغاز کرده بر پستان راست  
 تمام کند و العمد را میان لام و رسول بنویسد چنانچه بر حروف ظاهر دست کاتب و قلم میگرد و همچنان بحروف  
 باطنی همراه خطره قلم چند را بگرداند تا حصول ضرب حاصل شود چندان مداومت نمائی که به یک دم  
 بست چار بار بموافقت حروف کلمه طیبه آخر رساند نوع دیگر لام لا را از سر ناف تا پستان راست کشد  
 تا پستان راست در کرسی آ افتد و سر الف را به پستان چپ رساند چنانچه پستان راست در کرسی آ  
 واقع شود و الیه را متصل کرسی آ بنویسد و الا العمد محمد رسول العمد را بر دل بنویسد باید که دم در آن  
 بگزارد و جسد را اصلا حرکت ندهد باقی از مرشد معلوم خواهد شد فائده این عمل روشن خواهد شد مضمهر  
 آنجا که سلطان خیمه زد و غوغا نماند عام را به سه تا که باشد یا غیره و حساب و ذکر میبوی با شش تا ز تو  
 در حجاب و چون همه یاد تو از مولی بود و همچو محنوت همه لیلی بود و چون نماند و دل از اغیبه نام  
 پرده از محبوب برخیزد و تمام و لهذا بعضی عشاق جز ذکر العمد چیزی نمیخوانند و جز ذکر اسم العمد چیزی  
 ندانند همین اسم را گاهی در زبان گاهی در دل استاد و نشسته و غلطیده و در خوردن و خفتن  
 جز این نام نگویند گاهی بطریق و لوله و شور و فغان بدین اسم کنند و وقتی یکبار در نهایت بلند آواز  
 بخوانند و باز آهسته چون مغز بر هم گردد آهسته آهسته گویند و چون ازین هم ملول شوند در دل گزینند  
 و چون ازین هم در گزینند حضور حق را تصور دارند و در آن تصور بنشینند و چون عادت گردد و خفتن کم  
 آن ذکر جاری باشد و چون بیدار گردند در همه ذکر در آیند روز و شب خیال ایشان جز العمد نبود و اقول  
 جز العمد نباشد تا حدی اشتغال کنند که جز العمد ندانند و جز العمد نمیخوانند و مستغرق در ذات العمد گردند

و بعضی تصور اسم الصدر بر دل کنند و دل را یک سبزه تصور کنند و نقش الصدر رنگ زر در بران سبزی دل  
 بنگارند تا آنکه چون نقش الصدر در نظر دل و نظر حسی نمایند همه الصدر بوده بعده الف الصدر را حاک نموده  
 صرف الصدر تصور نمایند پس از آن نقش له تصور نمایند و در آخر تصور جز تصور هیچی در دل ندارند  
 پس بنبذه شغل دائره وسعت گیر و بقدر وسعت دائره با لفظ میان باستگی گیر و هر قدر که دائره  
 وسیع لفظ تنگ شدن گیر و تا آنکه دائره با در وسعت بلایتنای رسد و زمان که نقطه میان که عبارت  
 از تعین سالک بود از میان برخیزد و نقطه مانده دائره جزا تعین موجود نماید سالکان گویند که صاحب  
 عشق و شوق و ولوله را همین اسم الصدر کافی است ایس الصدر بکاف عبده قل الصد ثم فیرسم فی خود ضمهم  
 یعنون ایچی انچه میگویم کاپرسم سویندت هو و س بعضی و الیایان در ذکر الصدر چنان خوض کرده اند که جز  
 الصدر میان نمایند همین وقت بزرگے را پرسیدند از کجائی گفت الصدر گفت نامت چیست گفت الصدر  
 گفتند سکت کجاست گفت الصدر گفتند کجاست میروی گفت الصدر بعضی استغراق ذکر در رسم الصدر با استغراق  
 در ذات الصدر می رساند مصرع الصدر بس است عاشقان را به عزیز من بدین اسم چندان نای که دل  
 خود بخود بوی توجه تو ذاکر گردد و دلی اختیار در هر جا ذاکر باشد حتی که بوقت قضای حاجت و بول کردن  
 هم هر چند که قصد تغافل کنی نتوانی نگاهداشت درین وقت ذاکر را از لے اوبی معذور دارند و سر و  
 زایل دل چون بصف دل شده موکب قرب بمنزل شده و اینها که ذکر خیر را قابل نیستند و رخصیه  
 همین اسم الصدر را زول گویند زبان در کام سخت کنند تا از زبان بر نیاید ذکر الصدر با حسن صوت  
 در دناک در دل جاری دارند با ملاحظه واسطه تا آنکه ذاکر نگر و دکار با انصرام بخن رسد تا آنکه و سلسله یا  
 اکثر یاران که ذاکر حلقه ذکر بزرگ چهر بوده اند همیشه از آخر شب تا صبح می نشستند و بعد از نماز فجر حلقه هفت  
 هزار ذکر چهر همیشه مقرر کرده اند همچنین از نماز ظهر تا نماز عصر و از نماز عصر تا نماز مغرب و از نماز مغرب تا  
 نماز عشاء یاران حلقه ذکر چهر می بستند بعد از صاحب شوقان اکثری تمام شب بزرگ میگردانیدند و اکثری  
 سنی هزار ذکر می رسانیدند و بنست هزار و هفتصد هزار ذکر ادنی ایشان بود ذکر نشی و اشبات بعد از  
 فجر و عصر برکات بسیار دار و مستقبل قبله نشیند و آیه الکرسی بخواند و با یاران ذکر گوید کلمه لا اله الا الله از جانب  
 چپ آغاز کند و بجانب راست رساند و آواز بلند بابد و شد طویل و قوت تمام گوید و ملاحظه هفت هفت  
 سلیبه کنند یعنی نفی همه صفات مآثر از حضرت ایس کشفه شنی از حضرت لم یلد و لم یولد و لم یکن لکنوا احد  
 و کلمه الا الصدر بر فضای دل با قوت برند و آواز بلند با طویل گوید و ملاحظه حقیقت اینجا به یعنی اثبات  
 همه صفات سزاوار حضرت احد صد حق رب العالمین الرحمن الرحیم را بعد از محمد رسول الله بگوید

بعد از فراغ ذکر فاتحه بروج پیران و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خواندن و بجهت مزید شوق ذوق ربانی و فتح باب انوار سبحانی تکبیر بلند گفتن و گاهی بذکر سبحان الله یا کی بی عیبی مرخدا می راست مشغول شدن و باز بذکر الحمد لله بلا حظه ستودگی خدا می راست و باز ذکر الله اکبر بلا حظه خدا می بزرگ تراست باز بذکر الله الله الله و دیگر ذکر الله چهار و ربعه اوقات استاده شش ضربی بهر جهتی ضرری چهار ضربی و یک ضربی + طریق ذکر خدا می +

فصل پنجم در ذکر حدادی - طریق ذکر حدادی دوازده نشیند چنانچه هر دوسمین بر زمین باشد و کلمه  
لا اله الا الله را از دل کشیده هر دو دست دراز کرده بطرف آسمان برد و لفظ الا الله را از آسمان گرفته هر دو دست  
بسته بر دل سخت ضرب کند فائده بسیار و تاثیرش شمارست نوع دیگر ذکر حدادی لا اله الا الله دست  
پایک بزند ربط اول را بر دل الا الله چنانچه که آهن گرمی زند مطرقه برسد آن دیگر ذکر حدادی آنکه کلمه  
لا اله الا الله از طرف چپ باید و ملاحظه شروع کند بر هر دو زانو ایستاده شود و کلمه الا الله با قوت تمام و ضرب شدید  
بر فضای دل زند نشیند چنانچه حداد پایک بدو دست بر آهن بقوت میزند هم برین طریق هر بار کند تا ذوق  
دست دهد در کار باشد و این ذکر از امام ابو جعفر حداد قدس سره منقول است درین ذکر شصت بار منافعی بیشتر  
فصل ششم در ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور - بگیرد چهار مصحف در چهار جهت و از کرده بر آرد در  
راستا و چپا و پیش و پس سر زانو ضرب اول در مصحف راستا کند پس در چپا پس در مصحف نوپس در مصحف  
پس ضرب کند حقائق آن کشف شوند بانگ مصحف و از کرده پیش بر آرد ضرب اول طرف مصحف و ضرب  
دوم طرف دل کند نوع دیگر بگیرد و کانون و در آن آتش بکند ضرب اول در بازو و ضرب دوم  
در دل کند درین ذکر باطن است فاما سرار این ذکر کشف میکنند خصوصاً درین ذکر نوع دیگر در کشف  
قبور اول بگوید یا ربی یا ربی بسست و یک بار اول طرف آسمان بگوید یا روح در دل ضرب کند یا روح  
الروح و دیگر بعضی اوقات ذکر دوری ایستاده به یکدم جگر کند خصوصاً شب را در زمین نرم یا ریگستان  
ایستاده تا اگر بر زمین افتد رنجش نرسد چون سفتد ساعتی افتاده باشد و نظیر دل دارد تا چه جمال و چه  
انوار روی نماید و چه اسرار کشاید و دیگر بذر الله مشغول شود و بر همه اعضای خود که بتصور در آمد ضرب  
کند چه بعضی هفت اعضا کلیه گفته اند و بعضی اعضا بسیار شمرده حتی سیصد و زیاده از آن استخوان و اورگها  
گفته اند و دیگر آنکه ذکر الله چنانکه ملاحظه فرمائید میگفته باشد و این را ذکر ولوله و جذبه و بخودی خوانند

فصل یازدهم در ذکر پنجتن پاک و ذکر کشف روح رسول الله و کشف الارواح و اسما و ملائکه و اسم  
شیخ - ذکر پنجتن پاک آنست که جلسه مهو و نگا هدا رد و لفظ یا حسن پیش گوید و یا حسین طریق آسمان

[illegible]

و لفظ یا فاطمه طرف راست و لفظ یا علی طرف چپ و لفظ یا محمد بر دوزانو شده بر دل سخت ضرب کند  
درین ذکر فائده عظیم خواهد شد و این ذکر در سلسله قادریه قلندریه مقررست و رذکر کشف روح  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا الله طرف راست یا محمد طرف چپ یا رسول الله بر دل ضرب کند  
و دیگر ذکر کشف الارواح یا احمد یا محمد درین طریق یک طریق آنست که یا احمد در راستا بگوید و  
یا محمد در چپ او دل ضرب کند و دیگر طریق آنست یا احمد در راستا بگوید و یا محمد در چپ او دل  
ضرب کند یا رسول الله - دیگر یا احمد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین یا فاطمه طریقی ذکر کند  
کشف حج اروح شود و دیگر اسماء طاهرین همین تاثیر دارد یا جبرئیل یا میکائیل یا  
اسرافیل یا عزرائیل چهار ضری نوع دیگر آن را ذکر کشف الروح ای روح کان ای روح  
کان اول بست و یکبار یا رب گوید پس گوید یا روح الروح و جذب دل کند پس سر بالا کند و  
گوید یا روح ما شاء الله چون از ذکر فارغ شود توجه به مطلوب کند پس آن روح حاضر شود در  
خواب یا بیداری اگر دو هزار بار کند زود بمقتدر رسد حضرت سید گیسو دراز این را از حضرت خواجہ  
نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ یافته اند بعضی اختیار تمام کلمہ طیبہ کنند و گویند بہ بہ بہ ضرب  
اول بر راستا ضرب دوم بر چپا ضرب سوم بر دل نوع دیگر کہ ان را کشف الروح گویند بشت یکبار  
یا رب گوید بعد یا روح الروح ربط کند ذکر کشف القبور نزدیک قبر بنشیند و سر بالا کند  
جانب آسمان گوید اکشف لی یا نور پس ضرب بر دل کند گوید اکشف لی پس ضرب بر قبر مقابل وی  
میت کند پس گوید عن حاله حال میت معلوم شود یا علانیہ یا در خواب طریق ذکر آنست کہ مشائخ  
این ذکر را کشف القبور نیز میگویند این ست نزدیک قبر برابر روی مزده بنشیند و سر را سوی آسمان ببرد  
یا نور گوید پس ربط بر قلب زند اکشف لی گوید پس ربط سوم بر روی مزده بنشیند و سر را سوی آسمان ببرد  
و ذکر اجابت الدعوات ضرب کند ربط اول بر راستا گوید یا رب پس چپا گوید یا رب پس بر دل  
گوید یا رب پس بیاض مشک گوید کند لک و این ذکر بسیار گوید و چون خواهد کہ تمام کند دو دست بالا کند  
و بگوید یا ربی و بروی فرود آرد در آن حضور مراد و مقصود پاشند یا ما لان و این ذکر از افکار شیخ تحقیق  
شیخ محی الدین بن عربی است و دیگر ذکر اسم شیخ یعنی گوید یا شیخ یا شیخ هزار بار باید کہ حرف ندر از دل  
بکشد راستا و لفظ شیخ را در دل ضرب کند متوجه شود بجانب سنگ یا کلوخ یا قبر یا مصحف یا روی دلبری  
یا روی شیخ یا عل یا غیز ذلک بحامد بصر و چشم سر و حرکت نهد پلک چشم را و قوی باطنه را نیز متوجه حقیقت  
مطلقه بکیفیت واجبیه دارد تا آنکہ بسته شود راه خطرات و آثار غلبه غیب بروی طاری شود و زائل شود



واین منسوبست به سیدنا ابراهیم بن ادھم الحلجی قدس السدمرہ الغریزہ و ذکر درازی عمر بعد از ادای فجر  
 ہوالحی القيوم تا مطلع آفتاب گوید ہزار بار و بعد از ظہر ہزار بار ہو العلی العظیم و بعد عصر ہزار بار  
 ہو الرحمن الرحیم و بعد از غروب ہزار بار ہو الغنی الحمید و بعد از عشاء ہو اللطیف الخبیر ہزار بار  
 بہریتی کہ خواند این اسم را بدین اوقات بعد مذکور حق تعالی بکرم خویش قبول و متجاوب گرداند و بمقتضی رساند  
 فصل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر و  
 ذکر حسب استعداد و صلاحیت باطن مرید ارادہ تلقین فرماید و با انتقال از بعضی صفات بسوی  
 بعضی صفات ترقی نماید تا بنور ہر اسمی منور و آثار وی پدید آید و این اشغال و اوراد این مشربست  
 شامل ستہ پایست و غیر آن یعنی در صفات انہات سمیع و بصیر و علیم چون استغاثہ باید در مرتبہ  
 دوم آن صفات پنج صفات دیگر ارادہ فرماید و اکرم قائم حاضر ناظر شاہد جملہ شہت میشود و  
 باز در مرتبہ سوم دوازده اسم دیگر ارادہ فرماید قدوس و دوحی قیوم ظاہر باطن  
 غفور رؤف نور ہادی بدیع باقی بعد از استقامت بر این مرشد اسماں نمودن نام دیگر  
 باز ارادہ فرماید اگر خواہد مفردات در ملفوظات ترقی دہد چنانکہ اکرم الاکرمین ارحم الراحمین  
 اجود الاجودین ذو الفضل العظیم بر رؤف رحیم ارحم الراحمین العلی العظیم  
 چون درین استقامت باید با نور اسرار مشرف گردد و مرتبہ پنجم اسماں دیگر ارادہ فرماید  
 العلی الاعلی العظیم الاعظم الکبیر الاکبر القریب الاقرب اللطیف اللطف لمصفا  
 را حد سے نیست اما مختصر بر پنج مرتبہ افتاد در بیان این پنج مرتبہ دعا اینست بسم السد الرحمن الرحیم  
 ہو السد الذی لا الہ الا ہو رب العرش العظیم السد سمیع السد بصیر السد علیم السد ہو السد الذی لا الہ الا ہو  
 الملک و الملکوت السد سمیع السد بصیر السد علیم السد قائم السد حاضر السد ناظر السد شاہد السد  
 ناظر السد حاضر السد قائم السد اکرم السد بصیر السد سمیع السد بصیر السد علیم السد قائم  
 السد حاضر السد ناظر السد شاہد السد الذی لا الہ الا ہو لہ الکبریا و الجبروت السد قدوس السد ودود  
 السد حی السد قیوم السد ظاہر السد باطن السد عفو السد رؤف السد نور السد ہادی السد بدیع السد باقی السد  
 بدیع السد ہادی السد نور السد رؤف السد عفو السد باطن السد ظاہر السد قیوم السد حی السد ودود و السد قدوس  
 السد رؤف السد نور السد ہادی السد بدیع السد باقی السد نبی السد الذی لا الہ الا ہو لہ العزۃ و العظمۃ السد  
 اکرم الاکرمین السد ارحم الراحمین السد اجود الاجودین السد ذو الفضل العظیم السد العلی العظیم السد اجود الاجودین  
 السد ذو الفضل العظیم السد رؤف رحیم السد الرحمن الرحیم السد العلی العظیم ہو السد الذی لا الہ الا ہو لہ الصیۃ

عسل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر

والاحدية الله العلى الاعلى الله العظيم الاعظم الله الكبر الاكبر الله القريب الاقرب الله لطيف اللطيف الله القريب  
الاقرب الله الكبير الاكبر الله العظيم الاعظم الله الكبير الاكبر الله القريب الاقرب الله اللطيف اللطيف  
وهو لطيف الخبير بكل شئ قد ير وما لا اجابة جدير ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم صلى الله على خير  
خلقه محمد وآله اجمعين وسلم تسليما كثيرا +

فصل سیزدهم در ذکر جبرائیلی و سه ورودی و بدلا و فناء و بقا و ذکر جبروت و یا هو و کشف ملکوت و حضور  
یا حی یا قیوم و لا اله الا هو اول ذکر جبرائیلی و سه ورودی کلمه لا اله الا اله را از ناف بکشد و از فرود بالا بر د  
بطرف راست بعده بر دل ضرب کند کلمه الا الحمد دوم ذکر کروبیان و جبروتیان و آن آنت  
کلمه لا اله الا اله را از دل بکشد و طرف آسمان باید برد و بعده الا الحمد را در دل ضرب کند بسند ذکر بود که  
در یابد دوازده نشیند هر دو دست مشت بسته بر دهن بدارد و لا اله گویان و دوازده نشیند هر دو دست  
بجانب آسمان برده و از کند باز از آنجا الا الحمد گویان ضرب کند و برابر دو دست بر دهن نهد باز از  
سرگیرد و نفخ و دیگر جلسه و قیام و قعود و نوع سابق نگاهدارد لیکن آنجا یک یک دست بجانب آسمان  
برده بسند مذکور بر دهن نهد باز از سر آغاز کند سوهم بدان و آن آنت هر دو دست نزدیک دهن  
بر آورد کلمه نفی را شروع کند بعده دست بسته طرف هوا باندن نشی بکشد بعده باز بند و سوهم در هوا بعده  
در دهن ضرب کند کلمه الا الحمد باید که بوقت اخراج نفی سوی هوای بر هر دو ناواستاده شود و در وقت  
ضرب بنشیند فاما درین ذکر دو مرتبه اول بدانکه هر چه غیر حق هست از دهن و از دل کشیدیم و در هوا  
انداختیم و در مزدوم بر آمد در حالت ضرب کلمه اثبات انوار الهی از هوا گرفته در دل انداختیم و مستحق حق را  
اثبات کردیم همین ذکر در حالت سماع کند و کلمه نفی بدست چپ گوید و از سینه بردارد و در هوا اندازد از  
دو کلمه اثبات در دست راست بگوید از هوا در دل ضرب کند درین ذکر نیز همان رزمست چهارم ذکر  
بدلا کلمه نفی را از دهن بکشد و دست راست بسته در هوا برود و در آنجا و از کند باز بند و کلمه اثبات را در  
دهن ضرب کند باز در دست چپ هم برین نوع کند درین اذکار نیز اثر عظیم است بلکه بحضور بدلاست پیش او  
اگر حاضر شوند با او ذکر کنند و اعانت نمایند صحبت را غنیمت شمرند ذکر فناء و بقا آنت که شباهت دارد با یک  
ضرب در راست کند و یک ضرب در چپ ذکر فناء و بقا همچون ذکر محو پس آهسته بر پنج انگشت اول بر پیشانی  
خود نهد و بگوید الا الحمد پس بر کف چپ نهد و بگوید الا الحمد پس ذکر جبروتی در یابد جلسه مذکور  
نگاه دارد و سر را در میان دوازده نزدیک زمین برده یا احد و از آنجا سر بر آورده یا واحد گویان  
تاده ضرب کند بعده هفت بار ضرب راست الحمد گویان در خود کند و ذکر حالت مشی اقدام هر دو قدم کند

فمنس سیزدهم ذکر حبیبی او هم دردی بدلا و فتا و لغا و ذکر حضرت یاسه و کشف ملکوت و خسرو یاسی یا قوم و اله اله اله

بگوید **الا اله** و **کر جبروت** چون **الهد** در زبان گوید در دل یا **احد** یا **صمد** و هم کند بعده  
 اسم ذات را نداوی و اسامی صفات را با او ذکر کنی چنانچه یا **الهد** یا **رحمن** یا **رحیم** و در دل بگویی یا **هد**  
 و در **استار** **رحمن** و در چپ **رحیم** یا در دل بگوید **الهد** و در راستا یا **احد** و در چپ یا **صمد** و در دل  
 بگویی یا **الهد** و در راستا ذکر حضرت شیخ **الثقلین** **قطب العارفين** **شيخ فرید الحق** و **الشرح الدین** یا **هو**  
 یا **هوای** **آفریدگار** هیچ کس ندانم جز تو یا **سبحوح** و در چپ یا **قدوس** بس جملہ اسماء صفات هم برین  
 نوع با اسم ذات ذکر کند هر حاجتی که باشد موافق آن این است فی الحال حاجت بر آید و دیگر ذکر یا **هد**  
 آتش که حرف ندارد از دل بکشد طرف راستا بر دلفظ **الهد** را در دل ضرب کند و دیگر ذکر یا **هو**  
 هم برین قیاس کند و ذکر یا **هو** را تاثیرست برای کشف حقائق و ذکر **مکاشفہ** در یاد جلوسه نکند  
 نگاه دارد و از جانب چپ یا **هو** گویان **بزانو** راست و بکف راست و چپ گردیده زانوی چپ  
 رسد باز از آنجا یا **من** **هو** گویان بطریق مذکور گردیده زانوی چپ رسد باز از آنجا یا **من** **لا اله** گویان  
 بکف راست رسانیده **الا اله** گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند باز از آنجا **الهد** **الا اله** دراز  
 کرده جمله بر آمده سه کوب **هی** گویان در خود دهد و دیگر ذکر **کشف ملکوت** و حضور و شهود و ملائکه مقرب  
 و کشف الارواح هر حاجتی که باشد در راستا بگوید یا **سبحوح** و در دل چپ بگوید یا **قدوس** و طرف  
 آسمان **رب الملائکة والروح** در دل ضرب کند و الروح و دیگر ذکر برای دفع امراض استقام  
 و اجتماع بگوید در راستا یا **احد** و در چپ یا **صمد** برای کشف حقائق اشیا نیز آمده مینا و شمالا گوید  
 یا **احد** یا **صمد** دیگر ذکر یا **حی** یا **قیوم** بطریق نشاط کبوتر حلقه بگوید طرف راستا آغاز کند یا **حی** و بر  
 بخرداند و در دل ضرب کند یا **الهد** یا **قیوم** دیگر ذکر برای فتح امور بسته بعد از نماز تہجد هزار بار بگوید  
 یا **حی** در راستا و در چپ یا **قیوم** طرف آسمان گوید یا **وهاب** و در دل ضرب کند یا **الهد** دیگر ذکر  
**لا هو الا هو** همچو ذکر **لا اله الا اله** **صمد** ذکر یک کشتن تا ام **الدماغ** در یاد یاید که دوزانو نشیند و  
 هر دو دست بر هر دوزانو نهد و سر را نزدیک دوزانو برده **هو** را در تحت ناف بر آواز ظاهر یا **تغیر**  
 دم بالا کشد تا ام **الدماغ** آنجا **قرار** گیرد باز از سر آغاز کند **صمد** ذکر **هو** یک نفس **میسو** **میسو**  
 هزار کرت در یاد جلوسه معهود مذکور نگاه دارد و شکم را پشت رسانیده در زبان **هو** گوید بر سر عتی که **هو**  
 گوید **بهمان** سرعت شکم را به پشت رساند پیوسته هزار کرت گوید باز از سر آغاز کند فائده **اعمال**  
 روشن خواهد شد ذکر یک کشتن یا **هو** ضرب **هو** در یاد یاید که دوزانو نشیند پشت پای راست  
 بر کف پای چپ نهد چنانکه هر دو سرین بر شتالنگ باشند و **هو** را از تحت ناف با آواز رقیق بقو ذکر کشیده

از فوق هوگو یان ضربه درخود زند بیایه بدین طریق مواظبت نماید فائده از عمل روشن خواهد شد سند ذکر  
 سه ضربه به دو هوویک حی و در یاد جلسه مذکور نگاه دارد و ضربه بجانب آسمان سر بالا کرده و ضربی بجانب  
 زمین سرنگون کرده هوگو یان کند و ضربه حی گو یان درخود دهد باز از سر گیرد فائده این از عمل روشن  
 خواهد شد سند ذکر لا هوئی جلسه مذکور نگاه دارد و سر را به کتف چپ برده اندکے جانب پشت کج کرده  
 و هو متصلا گوید و یک ضرب درخود دهد باید که روی همان جا باشد باز سر را برابر کتف مذکور آورده  
 و هو متصلا بیایه گفته یک ضرب در پهلوی راست خم خورده بدید بعد و دو ضرب برانوی چپ و ضربه  
 بر پهلوی راست و دو ضرب در میان و وزانو و ضربه درخود و دو ضرب برانوی راست و ضربی بر پهلوی  
 چپ هوگو یان دهد باز سر را برابر کتف راست برده و هو متصلا گفته یک ضرب پهلوی چپ دهد بعد سه  
 حرکت مقداری سرین از زمین بر آورده و وزانو شده سه کوب درخود دهد باز سه دور از زانو سه چپ  
 بجانب راست هوگو یان بگرد و دو ضرب با کوب با چنانچه از دو چپ کرده بود هم چنان دورها و ضربها  
 و کوب با درین دور با انصرام رساند باز از سر آغاز کند سند ذکر لا یتناهی لفظ هو جلسه مذکور نگاه دارد  
 و از زانو سه چپ برانوی راست هوگو یان نبض واحد و در بد و بگرد و دو دور را از اول کم گیر و چون  
 نفس اشتن بتواند باز از سر آغاز کند در چپا و یک ذکر هو همچو المداست و ذکر کنی و سه کنی و چپا کنی  
 و پنج کنی و شش کنی چون کلمه هو در زبان گوید در دل و هم کند المداستی القیوم فاما هر چنانچه  
 بفتح وا گوید چون در دل ضرب کند بنجم واو گوید و دیگر حالات خروج النفس بفتح وا و تصور کند زیر چپ بنده  
 فردا پرسیده خواهد شد از ان گرفته اخذت النفس و ارسلتها و یک ذکر برای تجلیات ذات از اسم  
 المداست و لام طرح کند و با راسته حرکت دهد و در راستا گوید مفتوح و در چپا ضم بگوید و در دل ضرب کند  
 با کسر و دیگر اسم حق در کشف امو عجیب همچون ذکر المداست سند مذکور یعنی دو ضربی و سه ضربی  
 بگوید و الحق بسکون قاف و یا به یا تکلم خفی در دل ضرب کند ذکر دفع مرض راستا گوید یا احد و چپا گوید  
 یا صمد در دل گوید یا وتر ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و بفتح باطن که در آن ذکر اسم عظم است  
 ذکر آیه الکرسی است و اما برین نوع کند اول صد ضرب کند المداست سر با کلمه لا اله الا الله بگوید و اندوایه یک حلقی  
 خواه دو حلقی بعد اثبات یا یعنی الا هو در دل ضرب کند بعد اسم حی در راستا گوید و اسم قیوم در چپا  
 اسم برین طریق هزار حرکت بگوید امید است که کشف ملکوت شود و برین ذکر صفت ثبوتی و سلبی است یعنی هر دو اند  
 المداست و دیگر کار کردن مشروط است \*

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکر و ان اهل المداست فی اسمی

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکر و ان اهل المداست فی اسمی

اول ذکر و حلقی لا اله الا الله - ذکر جبریل علیه الصلوة والسلام الا الله دست ذکر سه رکعتی  
الا الله چهار رکعتی و پنج رکعتی هم الا الله دست ذکر با و هاب بعد نفل غشا مفتاد و بار پنج اند احتیاج  
دنیوی دفع شود ذکر چهار هو و پنج هو و دو هو و سه هو و یکت هو ذکر امانت و انت انا ذکر یا احد  
یا صمد ذکر انت لی و انالک ذکر انت انت لیس انا الا انت عن بعض الذکر لیس انت الا انت ذکر  
یا حی یا قیوم ذکر کشف روح یا روح یا روح ذکر هو یا هو یا هو ذکر حتی بلی  
ذکر کشف القبور یا رب یا روح یا روح ذکر کشف الارواح اموات یا روح الروح  
یا روح الروح ذکر فراش سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح ذکر یا حی یا قیوم یا قیوم یا  
ذکر پنج فرقی یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین ذکر نوع احر فرائد یا احمد یا محمد یا فدا و تر  
ذکر حضور ابدال فوقی یا محمد یا محمد یا محمد ذکر دم قدم الا الله نوع دیگر ذکر دم قدم وقت شبها  
چون شتاب رونده باشد هر قدم الا الله الا الله مکرر گوید و اگر آهسته باد تار رونده باشد نهاده  
قدم راست لا گوید و بگزاشتن قدم چپ اله باز طرف راست الا گوید و طرف چپ الله و اگر سیاه فتن کن  
سر جانب قدم راست الا گوید و جانب یسار الله بشرط آنکه بحضور دل بگوید ذکر دفع عذر و یا تشدید  
خدا حتی باز گوشه گوید یا تشدید ذکر ابدال لا اله الا الله ذکر اجابت پنج بار بگوید یا تحجب یا تحجب  
ذکر استجابه الدعوات یا رقیب یا رقیب یا تحجب یا تحجب ذکر سه رکعتی لا معبود الا الله ذکر سه  
ضرنی لا اله الا الله ذکر چهار ضرنی لا اله الا الله از نور بخش منقول است و حلقی لا اله الا الله انا  
کند از دهن دل در وقت شروع لا اله جهان دانند که برون یکم غیر خدا را از دل و گردن را دراز کند طرف  
سمان بچپ چنانکه حلقه شود و هم چنین دراز کند گردن و سر را جانب چپ و بچپ گردن چنانچه در چپیدگی  
نیز حلقه شود و بزند ربط بر دهن دل و بگوید الا الله و جهان دانند که چیزی از انوار الهی در دل آمده است  
و در چپیدگی اول جهان دانند که عقبی را در عقب پشت خود انداختم و ثابت کردم نقش الله را در لب  
دل و بلند کند آواز الا الله را و قاصد شود که ربط از دل بر خیزد ای از باطن دل ذکر آورد الا الله  
ست و بنشیند و هر دو پای طرف چپ کند و بزند بر ربط اول بر زمین چنانکه سجده کند و بگوید الا الله  
و دوم ربط بر دل زند و بگوید الا الله - ذکر فنا و بقا الا الله و در دل تصور این معنی کند که  
نیست معبودی نیست مطلوبی نیست مقصودی نیست موجودی نیست شهودی مگر الله سبحانه  
تعالی و تقدس اول ربط با الا الله بر دل زندشش ربط بر جهت قبله راست او دوم بر دهن  
دل ربط زند قاعده عقود فی وقت الذکر و دست خود چنانکه برای نماز بسته کند و به دو زانو بنشیند

و سرین خود را بنهد بر زمین باین قاعده در هر ذکر و اشغال بنشینند قاعده ذکر جبرئیل علیه السلام ذکرش  
 لا اله الا الله دست دو بار مکرر یعنی بنزد ربط اعلی فم القلب جائی دیگر نزنند و گرانافیه هبوط  
 بگوید که لا انا و اشارت کند سوی دل و فرو برد گردن را بعد سر را بر دارد سوی آسمان بگوید فیه  
 و اتصال کند بآن فیه هور از آسمان پس بنزد ربط بر دل ذکر بچون بگوید طرف راستا و طرف چپا  
 بیچگون و سوی آسمان نه شبه پس بنزد ربط بر دل و بگوید نه منون ذکر کشف الروح و لقبور  
 پس بنشیند چنانکه از برای ذکر می نشیند اول بگوید یا رب بست و یکبار پس بگوید سوی آسمان یا روح  
 و سوی دل یا روح الروح - ذکر لا هو الا هو آغاز از سر دل یعنی از دهن کند و بگوید لا هو را  
 در از کند گردن سوی راستا میل سوی بلندی و چنان تصور کند که آنچه غیر خداست آنرا از دل کشید  
 پس بنزد ربط بر دل و بگوید لا هو - ذکر هه طرف راست هه طرف چپ هه طرف دل این ذکر بیست  
 که ذات تجلی بگیرد این ذکر خاطرست ذکر پنجم فرقی طرف راست یا احدا طرف چپ یا محمد سوی پس  
 یا علی سوی آسمان یا فاطمه سوی پیش یا حسن سوی دل یا حسین و ملاحظه کند یا جبرئیل اے یا  
 روح القدس و هر که دل زنده باشد و نفس مرده پس لازم کند این ذکر را وقت سحر لابدست که او را  
 کشف الروح ملکوت و جبروت شود باذن الله تعالی و معائنه کند ارواح انبیاء و اولیاء را مصافحه کند  
 ایشان را بلا واسطه بحق نبی و آله ذکر سه رکعتی لا اله الا الله دست بنشیند اول ربطا سوی راست دوم سوی  
چپ پس سوی دل کند ذکر چهار رکعتی اول طرف الیمین ثم طرف الیسار ثم طرف الامام ثم طرف القلب  
 ذکر پنجم رکعتی اول طرف راستا پس طرف چپ پس طرف آسمان ضرب چهارم سوی پیش پنجم طرف  
 دل ذکر عروج در کف راست العدد در دل العدد جانب چپ العدد در دل هودر بالا العدد  
 ذکر پنجم فرقی جانب الیمین یا محمد جانب الیسر یا علی در بالا یا فاطمه در پیش یا حسن در دل یا  
 حضرت کنجشکر قدس سره بزبانی پنجابی ذکر کرده اند اهول تون اهل تون تون هی تون  
 ذکر فرید الدین شکر گنج در کف راست بیچون در کف چپ بیچون در فوق بی شبه در دل  
 نه منون ذکر خواجہ فرید الدین ہندی در طرف بالا و ہی ہے طرف چپ نزدیک سینہ ہی ہی  
 طرف دل یمن ہی - ذکر حضرت خواجہ اولیس قرنی قدس سره چه پیش سرنگون کرده و بگوید یا  
 در کف راست یا رحمن در کف چپ یا رحیم در دل یا هو قاعده ذکر آیتہ الکرسی در دل العدد در کف  
 راست لا در دل اله در کف راست الا در دل هو در کف راست یا حی در کف چپ یا قیوم  
 بگوید ذکر کمالو پیش رو بگوید لا العدد در دل فود الا العدد - ذکر باض در پس پشت الا



باز بهمان طریق سر بر آورده یا المرد زاق را مرکب ساخته بر زانوی راست ضرب کند باز از سر گیرد و فاعله انحرل  
 روشن خواهد شد مذکر ملکوتی در یاد جلسته مذکور نگاهداری و ضرب بر زانوی چپ یا بدلیج و ضرب بر پهلو  
 راست یا باعث و ضرب بر زانوی راست یا فور و ضرب بر پهلو چپ یا شهید گو یا کن بعد  
 سر دیگر برداشته یا المرد گو یا کن در خود ضرب کند باز از سر گیرد و مذکر بزبان هندی طرف آسمان  
 تون و طرف خود همون و بعضی نیز همون جانب دل و یا بگوید در راستا او سی و دو در چپ او سی و دو  
 و یا بگوید در راستا اینهمان تون و در چپ اینهمان تون و در جانب قبله اینهمان تون و در  
 طرف آسمان او همان تون و در دل ضرب کند اینهمان تون و بعضی سوی زمین اینهمان  
 تون طرف آسمان او همان تون جانب دل اینهمان تون گویند و دیگر ذکر بزبان هندی سر  
 بنشیند و چو جلسته چو گمان پس سر و چشم طرف آسمان بردارده هزار کرات این ذکر را بگوید یا زیادت  
 بگوید عاقبت عالمی دست دهد پس لفظ بگوید او سی و دو یا یک بیست و چهار یا بیست و یک  
 اختیار کرده است که در آن بیست و یک نفع و خاصیت همه بیست و یک است و آن اینست که مریع بنشیند  
 و سر و پای گرد آرد و پاشنه پای چپ فرود خستین نهد و پای راست نزدیک او بدارد و بعدد مقدره  
 به بند و دم را بالا کشد و ناف را گرد آرد و طرف پشت بر دو دهن را بندد و زبان را در کام سخت کند و بعد  
 بوسه مشغول شود یعنی در باطن فکر کند او سی و دو اگر سه و نه خواب شود و اگر سه روز پیهم طعم  
 و بی خواب باشد و بهمین شغل مشغول شود و بخودی و بهیوشی آرد که در و مکاشفه غیوب کند باز پیش آید  
 یا مجذوب و بهیوش گزارد و اگر سه اول این صورت دست دهد سه دیگر متصل آن کشد و تخیل کند  
 بر دو سه را باندک طعمای و شبلی و خوابی تا سودای شود و بکذا یجر جراً

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک ذکر اسماء بر سه نوع اند اسم جلال و  
 اسم جمال و اسم مشترک چون صفت کنی رعوت و درشتی و خود بینی و خود نگیرد و هر که با اسم  
 جلال مشغول شود تا نفس مطیع و متقا گردد و چنانکه یا قهار و یا جبار و یا متکبر بعد با اسم جمال چنانکه  
 یا مالک و یا قورس و یا عظیم بعد با اسم مشترک یا مومن یا همیمن مشغول گردد تا دل مصفا  
 شود و ذکر و دل قرار گیرد و مقام ذکر نود و نه در تکوین است پس چند مقام تکوین و تکمیل ذکر ذکر اسم  
 المرد است که آن ذات است نود و نه نام اسماء صفات اندام و ذکر اسماء صفات در عالم تکوین است  
 چون با اسم ذات رسد از تالش لفظ المرد المرد المرد وجود فانی سوخته شود و منحل گردد و اینجا  
 الفنا فالفا حاصل آید چون از خود فانی شود بقایا بدکشی ذکر نباشد و ذکر دل هرگز کشاده نگردد

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک



چون دل منور گردد پس حقیقت اشیا کشف گردد و با عالم ارواح ملاقات شود ذکر حقیقی که مشهور و حق است درین مثل فخر شود  
**فصل هفتم** در شغل آئینه و نظریه چشم بالای ابروی و رسیان شغل آئینه آئینه را مقابل چشم دارد  
 و بر عکس خود ناظر باشد چنانکه بر حرکت و سکون عکس آن شخص است هم چنانکه بر حکم المؤمن مرآة المؤمن  
 بجای نظر کند که حرکت و سکون رب روحی که عکس رب الارباب است بحکم لایتحرك الا باذن الله از  
 رب الارباب است داند **سمن** در ذکر خواص خمسة خود را در قید آرنج چنانچه صبر است و پائی خود را یکجا  
 در ته سینت خود کرده نگاه دارد تا هسار ظاهر شود چنانکه عامل میفرماید **قلوب بند و گوش بند چشم بند**  
 که بینی سر حق بر من بخندد اصل اینست که میان قهر و خوس بکنند و غوطه و آب زنند و این غسل نمایند  
 که این طریق را حضرت علیه السلام مرشیخ **عبد الحاق** عجد وانی را ارشاد کرد و این طریق است تاثیر بسیار دارد  
**فصل هشتم** در کیفیت المراقبه و مراقبه سلسله نقشبندیه قال الله تعالی فارقلب انهم مرقبون و آئینه  
 و کان الله علی کل شیء رقیبا و جای دیگر فرموده و ارتقبوا الی معکم رقیب معنی منتظر بودن و نگاهبانی کردن  
 است یعنی دل را حاضر دار و حق را بر دل ناظر دان که این بر همه فرض است نظریه و چشم در بالا ابرو کند  
 نفسی که اندرون رود بگوید **العدو** و نفسی که برون رود بگوید **هو** فائده بشمار است **س** نظریه بر پرده بینی  
 رسائی تا به پیشانی به بین بانور روحانی جمال ذات رحمانی چهار میم اند اول من دوم مرشد  
 سوم محمد رسول الله صلی علیه و سلم چهارم میم مولی اول خود را ببیند و فراموشش کند بعد ذات مرشد را  
 ببیند بعد از آن نور محمد را ببیند بعد نور مولی را ببیند یعنی در پیشانی خود تصور کند چشم بسته نیک بشکورد در نور  
 چنانکه بنزد رگ گفته **س** نور حق را بدیده پاک بین این هوای به آب و خاک بین و دیگر هر دو چشم  
 کشاده نظریه بر پرده بینی بنگینی و درین خیال چندانی خوض کنی که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سفیدی  
 ظاهر گردد تا جمیع خاطر و خطر بند فی الحال پیدا آید یا چشم چپانندی و چشم راستا بر پرده بینی اندازد  
 یا عکس یا نظریه چشم بر سینت یا بر دو دست اندازی و در آن گوشه که نظریه جابماند و خطا نشود تا جمیع حاصل  
 آید و کرد و دیگر شکم و پشت یکجا کند چشم فرو برد ظاهر چشم خود را ببیند در آن جا عجائب باو غرائب با نظر  
 می افتد و در آداب و در حال قیام نظریه بر سجده گاه و در حال رکوع بر پشت پا و در حالت سجده بر پیشانی گذاشتن  
 و در قعود و سویی کنار در تلاوت قرآن و تسبیحات گوش نهادن اشاره بهین سرست تا حضور قایل شود  
 و تفرقه روعی نه نماید بزرگان گفته اند که نظریه یکجا داشتن اگر چه سنگ یاد و اربود و موجب جمعیت است و لکن  
 کعبه عالم یک گردانیده اند اگر چه حق تعالی همه جا است و پیغمبر یک و کتاب یک و پیر یک و مرشد یک برای  
 جمعیت است و لکن الحق تعالی بسوی مرتبه جمعیت خود طالب را میکشد اگر چه در تفرقه هم همون است تا جمیع دل

فصل نهم در شغل آئینه و نظریه چشم بالای ابروی

فصل دهم در کیفیت المراقبه و مراقبه سلسله نقشبندیه

حاصل کنده مراقب باید که چشم بر یکی نبینی یکی دانی یکی خوانی و ملاحظه کنی که جز یکی موجود نیست در جراح  
و دهن یکی است اگر چه متعدد و در نالاش است پس در اعداد و تامل کن که جز تکرار و وحدت چیزی نیست نه و هر عدد  
بنگاری بهیئت مجموعه هم اوست و از جهت ماده هم واحد است جز یکی نیست نقد در عالم به بازین به بعلش  
مفروش به گل این باغ را توئی غنچه به سر این نکته را توئی سرپوش به پرده بردار تا به بینی خویش به دست  
پادوست کرده در آغوش به مراقبه قضا بهیئت آنکه چشم پوشیده نظر بر سوید آگهی و آن را لفظ مکرر  
عالم و واسطه عالم تصور کنی و از آنجا خطوط بفق و تحت و بین و شمال و قدام و خلف کشی تا لفظ محرابش  
رسائی یابد و اینست مختصر تصور نموده از لفظ سوید برای و بمنزری و کوی مغز را شکافته بیرون آئی و سیر  
بجایم بالا خیال و تاعش برین رسیده بالا عوش سیر کنی تا آنکه در زمای نادریا آری که بلاتناهی تناسل  
رسیدم و از آنجا باز آئی بهچنین در شش جهات سیر کرده باشی درین مشق چیزها بر تو ظاهر گردد و حقیقت  
چشم تعلی و حقیقت فضائی لاتناهی و حقیقت کلی و وحدانیت جسم کلی و لطافت باطن بر تو ظاهر خواهد شد و آنکه  
و اسرار بسیار روی نماید از مکان لامکان بکشاید مراقبه دیگر تمام عالم را یک دریای نور تصور کنی و خود  
را در و مثل ماهی در سیر و سفر بینی چشم پوشیده و کشاده همیشه تصور باشی همیشه در نشینی و در روان باشی  
و در و نجسی و در و بیدار باشی ناگاه بر تو دریای وحدت ظاهر شود که مدوش گردی و در و خروش آئی و مجذوب  
نور حقانی شوی فرد و در حقیقت چو ماهی به ماهیت مادر چه خواهی به بعد از ان بدست آید این ماهیت محو سیر  
آب دریا شود و جز دریا باقی نماند لمن الملک الیوم سد الواحد القهار روی نماید و حقیقت معنی فرد  
من و تو در میان کاری نداریم به بجز بهیوده پنداری نداریم به فرد تو مباش اصلی کمال اینست پس به  
تو درین گم نشو وصال اینست پس به بعضی که در یک قدم بحق میرسد بهین معنی است که دع فساد تنالی  
یعنی در قدم اول توحید خود را محو و ناچیز دانست و در مراقبه فنا خود و یکباره از خود گذشتند چون خود نمانند  
پس چه ماند جز خدای تبارک و تعالی از اینجا است آنها که فنا شیوه فقرائین است به که کشف یقین نه  
معرفت نه دین است به رفت از میان بهین خدا ماند خدا به الفقر اذا تم هو الدین است به هم درین فنا  
بعضی خود را مطلق برباد داده اند نه معتقد صلاح اند نه معتقد تقوی نه سلوک راه شریعت یعنی ما کجائیم که در چله  
کار رے باشیم عزیز من محافظت این راه بسیار است باید که اول قصد این فنا کنی که به فنا می کشی رسی یعنی  
دریای وحدت بر تو مکشوف شود بحر قطره ترا از موج خود بر باید نگاه از خود که حرف زند جز خود و این فنا  
خیالی خود را فاعل آن زمان که مجاهده از تو نرود و الا یک از مقلدان باشی باری این فنا می خیالی هم از بقای  
باقیان ناسوتی بهتر است باید که در محافظت خود باشی تا در ورطه زندگه نیفتی که بشومت بدهریه و طایفه مائل گردی

عیاذ الله تعالی هر چه چشم کشاده دارد و نظر برده و پیرده بینی و دوزد و درین نظر چنان خوض کند که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سپیدی چشم ظاهر گردد و جمعیت خاطر و خطر بند پیدا شود و این مشغول را مقام نصیر المیسر گویند و در جلسه مختارست جلسه ناز یا جلسه اقرار الکل و اگر نظر برابر و پای خود دوزد و مشغول را چنانچه گفته شد تمام کند این مشغول را مقام محمود گویند و فوائد این بسیارست بجلسه صلوٰۃ بنشین و ملاحظه علیهم و سمیع و بصیر کنی یا ربط و ملازمت همه احوال چون درین استقامت یافت بر همان هیئت بنشین و روی جانب دل مایل کنی و چشم را بندی به چشم باطن سوی دل نگرانی و تصور کنی که حق تعالی را می بینی و چون درین استقامت یافت بر همان هیئت بنشین الا آنکه نظر سوئی آسمان و اری چشم فراز کرده بر هیئت مختصر تصور کنی که روحم از قالب بیرون رفت و از سماوات گذشت و بمعاند حق تعالی مشغول گشت اگر کسی برین استقامت یافته رشته سبز پیدا آید جانب رشته بالای هفتم آسمان باشد و جانب دوم در دل او باشد و اعلی رتبه فکر این بود و مشغولی شاخ پنهان میفرمایند بهین ست و درین مشغولی واسطه درست نیست اول را مراقبه گویند و ثانی را مشاهده گویند و

**ثالث** را معاینه گویند حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی این مشغولی را از حضرت سلطان حبیب قدس سره نقل کرده اند میر سید محمد گیسو در از قدس سره فرمودند که ساکت باشد و فکر کند که من نیم اوست

**د** من نیم والد یاران من نیم + جان خانم سر سرم تن نیم + چون درین معنی فکر نماید بحکم اذا جاز الحق و زہق الباطل صدای انانیت بر آید و اقرب طرق و راه هاست هر که بمراقبه و ذکر العبد مشغول شود همه عالم بروی تجلی کن حضرت سلطان العارفین از مہد تا محمد بهین مشغول بوده اند مراقبه معراج العرفان این ست که همه موجودات آئینه های متعوض فرض کن و آنچه می بینی در ایشان از کمالات محسوسه و معقوله صور از اسرار صفات حق تعالی دان بلکه همه عالم یک آئینه فرض کن و در وی حق را بهین به همه اہل صفات وی تا اہل مشاهده باشی چنانچه در اول از اہل مکاشفہ بودی پس ازین برتر آئی و خیال ملاحظ کن و چون عالم را می بینی و فی ذات تو محیط است همه و همه مرئوس اند و در وی پس ذات تو آئینه ست مرا بہا را و در اول مشاهده حق سبحانہ در غیر خود میگردی و اکنون در خود مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و آنرا ملاحظه میکنی که ملکات من حیث ہی غیر موجود اند پس ایشان را از میان بیرون کن و همه را صور تجلیات حق بین و قائم بے پس بھ کمال و جمال حق اند سبحانہ کہ در حق مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و وجود خود را از میان بیرون کن بر عینک مشاهده با حق بین فهو الشاہد و الشہود آئینہ را بسیار بند تا صورت خویش در خیال استوار گردد و اند و پیوستہ نظر بر آن داشته باشد تا غیبت از خواص شود و کلمہ العبد را بآب طلا یا نقرہ بنویسد و در نظر وارد و ایضا صورت و ہمی العبد را بر صغیر دل پیوستہ متوجہ آن باشد تا غیبت از خواص پیدا آید صورت کتابت

لا اله الا الله را بصورت کتابی اسم جلاله را یاد در صحنه که در پیش چشم سر و بصر دارد و یاد در صحنه علم و حیا  
 خود که در پیش چشم سر و بصیرت دارد و مطالعه نماید و پیوسته متوجه همین بیست باشد تا آنکه فارسی شود برو  
 غیبت و زهول کند از آن بیست و از علم بذهول آن بیست قال اجمید رحمه الله من راقب الله فی سره  
 حره جوارحه مراقبه انا جلیس من ذکر فی تصور نماید مراقبه اسم اعظم الله دست بگیرد ببل بحالتی که نظیر  
 حق بحال نیابد و حق آنکه غیر حق وجود ندارد و طالب اهل دل چون بر نماز است اسم اعظم عادت گیرد و  
 دیر برای حصول مطلوب کافی باشد فرو پاسبان دل شود اندر کل حال بد تا نیاید هیچ دزد آنجا بحال بد  
 فرو هر خیال غیر حق را دزدان بد این ریاضت سالکان را فیض دان بد آنقرض مراقبه بهترین  
 اشغال و آخرتها انکشاف من مراقبه است لهذا جماعت که استدار در این چهار جری میکنند نمی نمایند و می گویند  
 اول تا آخر هر غنچه است بد آخر واجب نشانه است بد و بیست خود مراقبه انواع است یکی آنکه قاعده نماز  
 نشیند و دو دست بر سر دوزانو و سر فرو اندازد و این مختار است دوم بر سر دوزانو استاده کند مانند اقعار  
 الکلب و سر بر دوزانو دارد و سوم هر دو دست سوی پس گردان و هر دو کتف را بر صلب جمع کند و همچو  
 مصیبت زدگان بنشیند چارمین الله تعالی سر فرو انداخته و هر دو چشم بسته و دل را گرد آورده و نظر  
 هر دو گماشته توجه بحق کرده بداند که حق تعالی حاضر و ناظر است و با من است و درین علم چندان خوض کند  
 مستغرق گردد که شعور از غیر به کلی رود تا از خودش هم شعور باقی نماند اگر چه طریقه العین این علم برود مراقبه باشد  
 خواب غفلت بود فرو بخود بخود فرو نیای بد بوی رسد تا آشنائی بد خیز من مراقبه فنا و مراقبه  
 مفنا و مراقبه توحید الهی است و مراقبه هست بد آنکه در وقت ذکر خشی هر دو چشم را پوشیده دارد  
 و نظر بر دل گمارد و خدای تعالی در دل حاضر و ناظر بخود اندازد این را مراقبه صفائی نامند و اگر در حال  
 لحظه فنا محبت نیست این را مراقبه فنا گویند و مراقبه توحید نیز و دیگر آنکه طالب حق بر دو چشم کشاده دارد و  
 نظر سوسه بالا مقابل خود هر جا که بود در هوا اندازد و در آن کوشد که اصلاً پاک نزد درین شغله بعضی انوار  
 پدید می آیند و آتش از پاک می خیزد تمام اعضا میگردد و عشق پیدا آید و این را مراقبه هوا گویند و درین  
 مراقبه بعضی اولیا چشم بر هوا نهاده سالها در عالم تخرمانده اند و دیگر در حجره تنگ و تاریک در شب چشم کشاده  
 دارد و بیک جاد درین شغل انوار عالم قدس تابد و بختی بر سر و در هوای سرخسیم است که هواستقیم و مستقیم  
 ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن است هوا عالم خلا و عالم مفنا و عالم لطافت است که هر دو هزار  
 عالم در هوا نمایان است تا هواست کون و مکان است چون از هوا بگری عالم سحان و لامکان است  
 الرحمن علی العرش استوی پیر این سخن است و تو هوا گویی و ندانی که چه هواست عزیز من هوا را بطاعتی

که بعضی این را بچون و بچگون فهمیده و حق سبحانه و تعالی قرار داده اند و بعضی این را جسم نورانی گفته و حق تعالی را جان این جسم خوانده و شیخ عربی همواره این نفس رحمانی نامیده اند آنحضرت همواره اقرب بعالم وحدت مقررست پس نظربین داشتن قرب بعالم وحدت با مخاصه محصل نمی سازد و فکر در هر دو نمودن و وحدانیت و لطافت آن را مطالعه کردن بکشف هویت ذاتیه میرساند المقصود این مراقب نظربر سویدای قلب گماشته خود را و عالم را بنظر فنا بنگری و خدا تعالی را نویی بلا نهایت برابر بصیرت دار که چون چشم بصیرت تیز گردد و آنچه که در خیال می آری محقق گردانی و عالم را خیل دانی مراقبه اول

بسم الله الرحمن الرحيم فاما اهل مراقبه را باید که فکر وحدت و کثرت در تمثیل بسم الله الرحمن الرحيم تمام کند همچنانکه مقصود بسم الله واحدست همین طور ذات باری تعالی را دانند بمثال الفاظ بسم الله الی آخره مظهر عالمیان را دانند یعنی خودست که چندین کسوت پوشیده بر در آمده چنانچه عارفی میفرماید **آن بادشاه عظم در بسته بود محکم به پوشیده دلخ خلقت ناگاه بر در آمد به ما من عبد**

✓ يقول بسم الله الرحمن الرحيم مذوب الشيطان كما يذوب الرصاص في النار این معنیست مراقبه دوم **الم** فاما اهل مراقبه را باید که از سه حرف الم سه نعمت معلوم کند چنانچه از میسم مظهر عالمیان خیال کند و از لام رسول الله خیال کند و از اله الله خیال کند آن هر سه حروف را در وجود خود مرکب سازد چنانچه اجزای خود را بمثال مظهر عالم دانند و بدن وجود خود را رسول دانند و روح خود را ذات حق تعالی دانند چون هر سه نعمت را یکے بیند و باریب و شک صفات با ذات جو گردد و جزو کل گردد و ذات و صفات هر دو بمقصد یکے بود و تمثال موج دریا اهلش یکے بود و کوعارفی که بیند وجود و خلش مطلق و

آدم رسول متولی هر سه یکے بود و چون هر سه یکے بود در آن حین مقصود الم ذاک الكتاب لا رب فیہ **هدی للفقین الذین یؤمنون بالغیب** معلوم کند یعنی الم آن کتاب توحیدست که نیست دروغ در آن کتاب و راه نموده شد مرتقیان را متقیان آنکه ایمان آورده اند خدا می تعالی را بغیب یعنی با ثبات خدا می تعالی

✓ خود را فنا کرده اند باستی نیستی هر دو سهو کرده اند مراقبه سوم فاینا تو انوارم وجه الله یعنی هر جا که شامری می آید پس آنجا روی خدا تعالی است فاما اهل مراقبه را باید که در شمع معنی آیت مذکوره خود را پروانه سازد چون پروانه در سازد چون پروانه شود پروانه شود از آنکه پروانه روییست چون رفت مستغنی گشت **الفقر**

✓ لا ینحاج الی الله من غیره یعنی ست مراقبه چهارم نحن اقرب الیه من جبل الوریثه تعالی میفرماید که او تریسم بسوی تو از گردن و شتر رگ تو فاما اهل مراقبه را باید که از فوت معنی آئینه مذکوره پیراهن هستی خود را بدر داند و آنچه چون حق تعالی از شتر رگ نزدیک تر باشد پس معلوم کند که محرک مطلق اوست چون محرک اوست پس جو پیراهن اوست

یعنی بمنزله پورست تصرف است دست او است مراقبه پنجم و فی انفسکم افلا تبصرون خدای تبارک و تعالی میفرماید مادر ذات الهی شما ایم پس نمی بیند شما فاما اهل مراقبه را باید که از مسلمات مقصود آئینه مذکوره خانه هستی خود را بر باد دهد از آنکه هر جا باد شاه نزول کند غوغای عمر و وزید مانند مشهورست ع هر جا که سلطان خیمه زد غوغا مانند عام را به غوغای عمر و وزید در عالم اصلا نیست فاما سالک را از پندار هستی خود این دو آن میشود چون برخاست بی سیمع و بی ایقاع و بی بصیرت مراقبه ششم و سخن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون خدای تعالی میفرماید که مانند یک ترم بسوے تو از تو و لیکن نمی بیند شما فاما اهل مراقبه راجی باید که از حرارت معنی آیه مذکوره خود را بسوزاند همچنانکه هر شئی که باتش رسد آن عین آتش میگردد بعده اگر آن آتش آتش را بجوید هیچ جایا بد بخیر خود ازین معنی است آن اشاره که مانند یک ترم بسوے تو از تو مراقبه هفتم و مدد مافی السموات و مافی الارض و کان السد کل شئی محیطا یعنی هر چه در راست چیزیکه در آسمانهاست و چیزیکه از زمین است و هست خدای تعالی هر چه سوزد گیرنده فاما اهل مراقبه را باید که از جویش و غروش معنی آیه مذکوره خود را فرموش کند از آنکه حق سبحانه تعالی بهیچ دیا یا مالال درون و بیرون و تحت و فوق در گرفته است وجودهای او شامثال جاب است هر که در جاب آب را جوید هیچ نیابد الا بخود و چون بخود باید در هر طرف که نظر کند آب است اشاره و مدد مافی السموات و مافی الارض ازین معنی است مراقبه هشتم و هو معکم اینا گفته یعنی آن خدای تبارک و تعالی با شما هست هر کجا هستید شما فاما اهل مراقبه را باید که از سوزش معنی آیه مذکوره خود را بگذارد و همچنانکه هر شئی در نمک زار می افتد چنانکه میگرد و بعده اگر آن شئی خود را بجوید هرگز نیابد جز نمک مراقبه نهم و مدد الله الا هو یعنی خداست موجود نیست هیچ کس بخیر او فاما اهل مراقبه را باید که از تصرف معنی آیه مذکوره رخت خود بر بندد چنانکه دو باد شاه در اقیانوس فرو در شهر وجودیاقو باش و یامن به کاشفته بود کار و ولایت بدو تن به مراقبه دهم و هم کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام یعنی هر کس که بظهور آمده است آنکس گزراست و باقی می ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگ است فاما اهل مراقبه را باید که از تیغ معنی آیه مذکوره خود را قتل کند چون بدان تیغ قتل شود شهید گردد و من قتلته فاما دیته مکشوف گردد مراقبه یازدهم کان السد علیکم رقیبا یعنی هست خدای تعالی بر شما نگهبان فاما اهل مراقبه را باید که از خدمت آیه مذکوره خود را غنی سازد که چنین بادشاه عالمیان نگهبان خود دارد پس او را هیچ دغدغه نشاید و وقتی که صانع بر صفت خود عاشق شده است پس ازین صفت که شمه معشوقی شاید تا بدرجه که عاشق و معشوق یک تخت گردند اضافه عاشقی و معشوقی از میان بر نیزد چنان که بود همچنان که رجب الوطن من الایمان ازین معنی است مراقبه دوازدهم و اذکر ربک اذ انیت یعنی یاد کن

پروردگار خود را تا آنکه فراموش کنی خود را قاتل اهل مراقبه را باید که از حکومت معنی آیه مذکوره خود را فراموش  
 کند چون خود را فراموش کند دوی از میان برخیزد چون دوی برخیزد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام  
 من عرف السدکل لسانه حال خود بیند و دیگر نشنود آذا برای مشروطست و معنیش همچنین میشود یاد کن پروردگار  
 خود را هرگاه فراموش کنی خود را پس معلوم باد که یاد کردن خود یاد کردن خداست و فراموش کردن  
 خود فراموش کردن خداست چون خود را فراموش کرد خدا را فراموش کرده شد حدیث مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم من عرف الله لا يقول الله من يقول الله لا عرف الله ازین معنی است مراقبه  
 سیر و هم لو كان فيها الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی دو خدا در آسمان و زمین بجز خدا هرگز نیست  
 میشدی قاتل اهل مراقبه را باید که از نوبت آیه مذکوره دهل خود را پاره پاره کند چون پاره کند پاره در ره  
 کند ازین معنی است در شریعت که نواختن دهل حرام است نه آن دهل چوب و پوست حرام است بلکه نواختن  
 دهل خود یعنی حرام است و اگر نوبت شایان بنواز دگو بنواز و مبارک باد این معنی است که اهل السدرا نواختن  
 مباح است چنانچه هم درین معنی حضرت خواجه حمید الدین ناگوری میفرماید گفتگوی اناجات  
 کشف به هر که گوید از ان خطا نبود به حاصل اندر زمان استغراق به شاد و روح حسن خدا نبود به  
 مراقبه چهارم فعل السدایشاء و حکم یاید یعنی میکند خدای تعالی چیزی که میخواهد و حکم میکند چیزی که  
 میخواهد قاتل اهل مراقبه را باید که از شجاعت معنی آیه مذکوره حرکت خود ببرد و چنانکه هرگز بخود نیابد بجز  
 خدا تعالی مثال بحر و نه چون بحر غلبه میکند و نه هر یک میگردد و چون یکی میگردد حرکت نه در بحر غائب می شود  
 نمی بیند سوا می بحر پس طرف میرود و تصرف بحر را نه معلوم میکند اعوذ بک منک گویان برخیزد چون  
 الان کما کان برخیزد مراقبه پانزدهم السد رب السموات و الارض و ما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا  
 یعنی خداوند آسمان و زمین و آنچه میان ایشانست خداوند تعالی است نتواند هیچ کس را فرمان و برون  
 و گفتن سخن قاتل اهل مراقبه را باید از غوغای بانگ احدیت معنی آیه مذکوره زنا رکفر و بشکند چون زنا رکفر  
 خود بشکند آن زمان سلمان حقی گردد و هرگز به گرداافت نگیرد حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم السلافة  
 فی الوحدة و الآفات بین الاثنين احوالش گردد مراقبه شانزدهم و قل جاء الحق و زهق الباطل  
 یعنی بگواست محمد آمد راستی و دور کرده شد و روع قاتل اهل مراقبه را باید که از بهمان آیه مذکوره کلفت دید  
 استی و عجب بردارد که انی انا الله لا انا چون بر کمال بر گردد و بجز از بیخ و برگردد و چون بجز از بیخ و برگردد  
 گردد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام موتوا قبل ان تموتوا حال بر گردد و مراقبه هفتم و هشتم  
 و نفخت فیہ من روحی خدای تعالی میفرماید و میدم من در آن آدم روح از ذات خود قاتل اهل مراقبه را باید که

در مبدء معنی آیه مذکوره خود را یاد و بد تا که هیچ جا خود را نیابد همچنانکه باد نلے مکان و نلے نشان است که باد را  
 مکان و نشان هیچ جایی شود پس همچنین باید که از مکان و نشان خود بیخود شود چون بیخود باشد خدا باشد  
 خود آبا خود آئی باشد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام انا احمد بلا میم حاش باشد هر اقبه بیستم  
 لیس کشفه شئی و هو اسمیع البصیر یعنی نیست مانند آن خدا چیزے و آن شنوا و بیناست قافا اهل راقبه  
 را باید که از شنیدن یکتای معنی آیه مذکوره دو تایی بردارد چون دو تایی برود و همه جا ذات واحد نگارد  
 چون واحد نگارد و دیگر نگارد ازین معنی است اشاره لیس کشفه شئی که ثانی ندارد و ثانی چون دارد از آنست که  
 مانند ندارد مرا قبه نور و هم و اخلافت لجن و الانس الای بعدون خدای تعالی میفرماید که پیدانکردم  
 جن و انس را اگر از برای عبادت خویش امی شناختن خود قافا اهل راقبه را باید که از تازیانه معرفت  
 آیه مذکوره مرکب خود را بمیدان معرفت سر دهد تا مانده گردد چون مانده گردد معلوم میگردد و چون معلوم  
 میگردد بداند که معلوم میگردد و از معلوم معدوم میگردد و چون معدوم گردد معصوم گردد حدیث مصطفی  
 صلی الله علیه وسلم الصوفی لا مذهب له احوالش گردد هر اقبه بیستم ان العذیب المتوکلین  
 یعنی بر رستیکه خدا دوست میدارد متوکلان را قافا اهل راقبه را باید که از اشاره افلاس معنی آیه مذکوره  
 خود را مخلص سازد و خزانه مرادات از خانه بستی خود بردارد چون مراد بردارد که هرگز بر خود نیارد  
 حق سبحانه تعالی برود نگارد و من له المولی فله الكل و بدو سپارد چون حدیث مذکوره بدو سپارد باران جمعیت  
 بر و بار در چون باران جمعیت بر و بار و زمین خشک سبزی آنا احتی بر آرد و فرو بر گیاهی که از زمین و بیضا  
 وحده لا شریک له گوید و حاش بزبان آرد هر اقبه بیست و یکم فاذا کردی اذکر کم خدای تعالی  
 میفرماید که یاد کنید مرا تا یاد کنم مرثا را قافا اهل راقبه را باید که از فرمان آیه مذکوره یاد خود فراموش نکند  
 و بیا خدا محو گردد و چون بیا خدا محو گردد و خدا گردد و پس یاد کردن خدا بنده را چیست که خود گرداند  
 چنانکه آتش بوم را عین آتش میگردد اند یاد کردن بنده خدا را چیست که خود گرداند چنانکه موم شمع خود  
 را بشمع عین شمع میگردد و اند من فهم فهم مرا قبه بیست و دوم ففروا الی الله خدای تعالی میفرماید  
 که بگریزید بسوے قافا اهل راقبه را باید که از طلب بسرعت معنی آیه مذکوره نلے سر رود چنانکه قطره  
 باران از ابر بسوے دریا میرود چون آن دریا میرسد عین دریا میگردد فهم من فهم مرا قبه  
 بیست و سوم هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بكل شئی علیم آن خدای تعالی  
 اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و آن خدا بهر چیز داننده است قافا اهل راقبه را باید که  
 از مبدء معنی آیه مذکوره خود را از هستی بیجا کند چون بیجا کند جانش لامکان گردد همچنانکه نمک در آب



و چون وجود نمک را در آب بجوید هیچ جایافته نشود ازین معنی است که سلطان العارفین بایزید  
 بطامی قدس سره فرموده اند که خود را می جویم خدا را می یابم و خود را نمی یابم عزیز من با لک  
 را از دریای توحید موج میرسد که از مستی خود میرود تجلی صفات فنا و بقا بد و طلوع میکند گاهی  
 به بقای آید و گاهی به فنا میرود چون کمالت یسر مد معصوم طور مراقبه لبست و چهارم  
 ان الله عليم بذات الصدور یعنی بد رستیکه خدای تعالی دانده است بذات سینه با قبول دانده  
 است بذات خود احوال سینه با قاطا اهل مراقبه را باید که از شنیدن کشف معنی آیه مذکوره از کثافت  
 اومنی سینه خود را با بجام یکتای غسل دهد و در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم  
 آب در بینی کردن شوم جمله اندام سه کثشتن آب در دهن کردن چه که دم خودی نرزد و آب  
 در بینی رسانیدن چه که بوسه خود نگردد و سه مرتبه اندام بالیدن چه مرتبه اول حرص و هوار از خود  
 بشوید و مرتبه ثانی دوشی از خود بشوید و مرتبه سوم هوا می شوید چون همچنین غسل بجا آورد پاک گردد  
 و غسل فرض همین است که ماه منی بشوید شستن ماه منی پاک است و شستن ماه منی خلاصی از دام است  
 چون از دام خلاص گردد و به اصل خود رسید انی عليم بذات الصدور بانگ زند مراقبه لبست و پنجم  
 ان الله بصير بالعباد یعنی بد رستیکه خدای تعالی بیناست به بنده با قاطا اهل مراقبه را باید که از صلابت  
 روزن محل سلطانی یعنی آیه مذکوره در خود را با ادب نگاه دارد و بجز خود راست و چپ و تحت و فوق  
 نه بیند از آنکه سیاست سلطانی ضرب سخت است بر است و چپ دیدن راضی نمی شود آن مگر بخود  
 در گاه سلطانی نظر بخود یا بد یا به سلطان تا سلطان راضی شود نزدیک طلبد چون نزدیک رود چپیند  
 که هر دو یک ذات آدم اند همچنانکه صورت آئینه چون صورت بالیقین تحقیق گردد لغره همچنین بد فرو  
 خود بخود بیند و خود میکند با خود کلام عارفان را نیست دیگر جز خدا کس و سلام و مراقبه  
 لبست و ششم ان الله سمیع عليم یعنی بد رستیکه خدای تعالی شنوا و داناست قاطا اهل مراقبه را  
 باید که از جاسوس سلطان معنی آیه مذکوره اسم خودی از زبان بردارد و چون اسم خودی از زبان  
 بردارد چه بر آرد بجای آنکه بجای خود نشاند چون بجای سلطان نشاند در ملک حکومت خود بیند از  
 مستی احدیت شب و روز کوس لمن الملک الیوم بعد الواحد القهار چون در شهر احدیت تخت گاه  
 کند لازم است که عدالت کند یعنی مستحق را بحق رساند حق چنان چیست که عالم را صورت مرآه و اندو حق  
 بینی چیست که بوی گل کرده شریک بنوید حق زبان چیست که اسم غیره نگوید حق گوش چیست که آواز  
 غیره نشنود یعنی بشنیدن دوری معشوق راضی نباشد و حق دست چیست که جز خدا نگیرد و حق چیست که

پیچود و دخی سرچیت که سرر وید و ابا نعمت ربک فحدث ازین معنی است مراقبه لبست و مصمم  
 ان السدیکل شئی کلیم یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز کلام کند است فاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن  
 نغمه آیه مذکوره خود را بر قفس آرد تا بحدیکه پیراهن پاره پاره کند و مستار را بر زمین زند سر یک طرف  
 و چون بهوش آید باید که همچون آواز نغمه بمکوش جان خیال دارد خواه عشق خواه فشق خواه نیک خواه بد  
 هر چه خیزد همچون داند و او از خود نیز همچون داند و چون برین عمل کامل گردد هر چه بیند و هر چه بگوید خود  
 بجز از خود دیگر نیست از اسلام احدیت بانگ دبداسے بکل شئی کلیم مراقبه لبست و مصمم  
 ان السدیکل کل شئی شهید یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز گواهی دهنده است فاما اهل مراقبه را باید که  
 از شنیدن گواهی معنی آیه مذکوره خود را از خودی نه دعوی کند از قصه خصوصت دوتائی پاک شود و  
 چون از قصه خصوصت دوتائی پاک شود اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له بزبان برخواند مراقبه  
 لبست و کفهم ان السدیکل کل شئی قدیر یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیزی قادر است فاما اهل مراقبه را  
 باید که از قدرت آیه مذکوره تدبیر بردارد و خود را در بحر تقدیر اندازد و صدف وار شود چون صدف را  
 در تقدیر نه تدبیر گردد و در اسرار دلش پیدا گردد و چون در اسرار دلش پیدا گردد و سینا هم فیه  
 و جوهم من اثر السجود بر صدف تجلی گردد و چون در اسرار بحالیت رسد از صدف بیرون ریزد در ان  
 حالش مبادی گردد خواه در بحر خواه در صندوق هر جا که ماند بطور خود تا بهیچ جابرو غالب نیاید بلکه او  
 همه جا غالب چون اهل مراقبه بدین مقام رسد از مستی معدومی انی علی کل شئی قدیر نغمه مراقبه  
 سسی ام و مکروا و مکروا و اندخیر الماکرین فریب کرده شد فریب از ان خداوند و آن خداوند  
 بهترین فریب کنندگان است فاما اهل مراقبه را باید که از کرشمه معشوقی معنی آیه مذکوره خود را بر عشقش  
 خدا سازد تا بحدیکه از نیک و بد خوشگویی و بدگویی دشمن و اقران بر و گزارد تفریق نکند از آنکه این  
 جمله مکر خداست و چون جمله مکرهای خداست پس هر چه هست حق است بر و نقصان لازم نمی آید از آنکه  
 بخوشش عشق میگوید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا یؤاخذ العشاق بما یحبونهم مراقبه  
 سسی و حکیم هو الله الواحد القهار یعنی خدای تعالی یکی است و قهار است مراد از قهار هر چه در ملک و دیگر را  
 نمیکند ارد فاما اهل مراقبه را باید که از قهر سلطانی معنی آیه مذکوره ملک خود را بگزارد و به ملکی رود که بومی  
 ملک خود نیاید چون بوس ملک خود نیاید بمثال گل گردد و چون بمثال گل گردد و باران رحمت بر باریدن  
 گیرد چون باران رحمت بر و باریدن گیرد و شجر اسرار بر خیزد و چون شجر اسرار بحال رسد در ان حین  
 چون بر هر شاخه که نظر کند آن بر هر بیر را همچو خود بیند و چون بر هر طرف همچو خود بیند از مستی احدیت

نوبت سلطانی زند انا الله الواحد القهار مراقبه سی و دوم ان الله يحب المتطهرين بد رستیکه  
 خدای تعالی دوست میدارد پاکان را قاما اهل مراقبه را باید که اشاره از یک معنی آیه مذکوره خود  
 را از خود پاک کند پاکی چه که نفی و اثبات بر کند چون نفی و اثبات بر کند طالب و مطلوب گردد چون  
 طالب و مطلوب بر خیزند مطلق پاک گردد چون مطلق پاک گردد از پاکی نوره بیاکی بر زند الطالب  
 رة والطریق سه مراقبه سی و سوم ان الله يحب الصابرين یعنی بد رستیکه خدای تعالی دوست  
 میدارد صابران را قاما اهل مراقبه را باید که از انجام آیه مذکوره با روتی خود را قید کند که بغلطگاه زرا  
 مرادات رفتن ندهد خبر راهیستی و راه غیبتی چه که راست و چپ نگردد و چون راست و چپ نگردد و  
 بقید آید و چون بقید آید از غیریت قید بقید با و با روتی بقید گردد و نوره معدومی بشال معصوم بر آید  
 الصوفی لاذهب له مراقبه سی و چهارم ان الله يحب المتقين یعنی بد رستیکه خدا دوست میدارد  
 پرهیزگاران را قاما اهل مراقبه را باید که از پرهیزگاری آیه کریمه مذکوره از خودی پرهیزگار شوند  
 چنان پرهیز کنند که موی خودی نه بیند و موسی خودی نگیرد و موسی خودی نبوید اگر همچنین پرهیزگاری  
 بجا آرد حالش بجا گردد و دران حین نوره حیرانی از مکان لا مکان بر زند ما عرفناک حق معرفتک  
 مراقبه سی و پنجم ولا تلقوا بایدکم الی التهلكة یعنی خدای تعالی میفرماید که میندازید و دستهای خود را  
 بسوی هلاک قاما اهل مراقبه را باید که ازین معنی آیه مذکوره دست خود به وریای هلاک بیخودی میندازد  
 و چون که دریای خودی بدتر از هفت و دوزخ است همدین معنی محقق تمام و عارفی مقام میفرماید فرد  
 اگر ترا بوی نماند از خودیت به هفت و دوزخ پر بر آید از بدیت به پس فرض است که امر خدا بجا آرد  
 و دست خودی نیندازد و چون از خودی بیخود گردد از هلاک و دوزخ خودی خلاص گردد و چون از خود خلاص  
 گردد برضوان تقابوند یعنی جدا گردد چون جدا گردد از فراغت نوره راحت زند لیس فی البخته حور  
 ولا قصور ولا لون ولا غسل ولا نهر الا الله مراقبه سی و ششم ان الله علی کل شیء حکیم  
 بد رستیکه خدای تعالی بر هر چیزی علاج کننده است قاما اهل مراقبه را باید که از خزانة علاج آیه مذکوره  
 و او خور و تمارض بشریت بر خیزد اگر خوردن نداند بدین روش خورد که اول از ماسوی الله پرهیز کند  
 بعده داروی الله بخورد تا مؤثر گردد و مغروری دوتائی بر خیزد و چون مغروری بر خیزد فرصت  
 کل شود از خانه خودی بغلبه فرصت کل نوره زمان بر آید ان الله ان الله مراقبه سی و هفتم  
 و الله علی کل شیء وکیل یعنی آن خدای تعالی بر هر چیز تدبیر کننده است قاما اهل مراقبه را باید که تدبیر  
 معنی آیه مذکوره تدبیر خود را بردارد و بفرغت و ارکشد خود را بخدا سپارد از آنکه همچنین تدبیر بر خیزد

پس تدریجی است باینکه تدریج خود گذارشته معصوم طور بخورد و بخسبد و السلوة والسلام مرا اقبیه  
 سبی و هشتم اند نور السموات و الارض یعنی آن خدای تعالی نور آسمانها و زمین است قاما  
 اهل مراقبه را باید که تجلی معنی آید مذکور خود را سوار است گرداند تا بعد که بیپوش شده بپند  
 و کوه بستی سوخته گردد و کمل گردد و چون کمل گردد از قبولش بچشمان انبیا و اولیا و خاص و عام  
 برسد و چون بچشمان برسد در تجلی چشمان محو گردد و چنان محو گردد که هیچ جایافته نشود بدرجه سکین رسد  
 و درجه سکین مقام است که آن مقام را سرور کائنات و مغفرت موجودات التجا کرده اند الهام اینها  
 سکینا و امنی سکینا و حشرنی فی زمره المساکین مرا اقبیه سبی و نهم قل الروح من امر ربی خداست  
 میفرماید که گوئید روح از امر پروردگار است قاما اهل مراقبه را باید که از امر معنی آید مذکور موت غفلت  
 خود را عیسای وارزنده گرداند از آنکه روح امر خداست پس از امر خود جدا باشد رخ رخ گردد و بعد  
 اگر ان رخ رخ رود از غیالیت غیر است لفظ جیم سوخته گردد و آن خدای تعالی رحمن رحیم است  
 از رحیم خویش نفقه شفقت بر سر نهاد تا رخ رخ گردد پس هر که را عقلی باشد از مجتنب صاحب رحمن  
 رحیم هرگز نگردد و اگر برگردد و جز ملک وی هیچ جایایی نمی یابد چون جاس و دیگر بجز ملک وی نمی یابد  
 باز تجلی می شود پس بهتر همین است که ان رخ رخ هرگز مدح نمی آید چون مدح نباید کارش کشاده گردد  
 از دیربای عرفان نمره زندناستقم کما امرت مرا اقبیه چهلیم الی بری ما تشکرون خدای تعالی میفرماید  
 بدرستیکه من بیزارم بخیزه که شریک میکنید شما قاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن بیزاری معنی آید مذکور  
 خان و نان خود آتش زند تا بساطا در خانه یک موم نمائند چون موم نمائند مغلط گردد و چون مغلط گردد  
 المغلط فی امان الله گردد و چون مغلط فی امان الله گردد پس باید که در حلاله شفقت آن پروردگار  
 معصوم طور گردد خدای تعالی برود کم فرزند میفرماید کما قوله تعالی الی و الفقیر عیالی مرا اقبیه  
 چهلیم و یکم و از تعلیم که هر و یا حتی یعنی بدستیکه خدای تعالی میداند آشکارا را و چیزیکه پنهان است  
 قاما اهل مراقبه را باید که از فرسیلیانی سخی آید مذکور و دیوبستی خود را سلیمان کند تا ظاهر و باطن تسلیم  
 گردد و تسلیم باطن چه که شے نقین گردد و و ذغیر و اند و عین و تسلیم ظاهر چه که هیچ بود نقید نباشد یعنی کاری  
 از کاری و چیزی از چیزی انکار نگردد و از ان تسلیم ظاهر و باطن گردد و چون تسلیم ظاهر و باطن حاصل کند در میدان است  
 از چگون ارادت گوی سر خود را پیش نذر و تا بحال رساند چون گوی بحال رساند و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 چهلیم و دوم و هیچ مدالی السموات و مانی الارض یعنی با و میکند مرخدا را چیزی که در آسمان است  
 و چیزی که در زمین است قاما اهل مراقبه را باید که از غوغای آید مذکور خود را فراموش کند و مثال شے

و چون همچنین فراموشی حاصل کند، همنش بدین نامی رسد چون همنش بدین نامی رسد در آن چیدند  
 کرد و نامی آوازیکی است اگر چه اسم نمی و نامی یک یک است چون درین مقام رسد نعره لا اله الا الله  
 برخیز و مراقبه چهل و سوم و اما بنمیت ربک فخذت یعنی خبر کنیدی بدانچه خدا تعالی داده است از  
 نعمت قاتل اهل مراقبه را باید که از سخاو و معنی آیه مذکوره بخل خودی بردارد تا سخی گردد و بخل چه خواند  
 نیستی را محافظت کند از سخاو و سخاو و ت که خواند هستی بر باد و دوزدان خطرات هروی فارغ بنشیند  
 پندار نفسانی برخیز و چون پندار نفسانی برخیز و بر تخت ربانی بنشیند چون بر تخت ربانی بنشیند از غیبت  
 بادشاهی نعره الصاف زند البخیل عدو الله و لو کان زاهداً و اسخی حبیب الله و لو کان فاسقاً مراقبه  
 چهل و چهارم و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی هر که باز دارد و خود را از حرامها  
 و معصیتها از هوائی نفس پس بدینیکه بهشت جائی اوست قاتل اهل مراقبه را باید که از بازداشت  
 معنی آیه مذکوره خود را از دوزخ هستی باز دارد و بهشت نیستی در رسد شهباز عالم غیب گردد و چون  
 شهباز عالم غیب گردد در اسکان طیران نماید چون در امکان طیران نماید وجود خود را معشوق خود  
 بیند و خودش عاشق گردد و از حرارت عشق نعره مشقوتی بر زند محمد رسول الله مراقبه چهل و پنجم  
 فادخل فی عبادی و ادخل جنتی خدای تعالی میفرماید که در آید بندگی پاپس در آیی در بهشت قاتل اهل مراقبه  
 را باید که از بزم معنی آیه مذکوره خود را در آید چون در آن بزم بصدق در آید بنده گردد و بنده چه که  
 اختیار خود بر بندد هر که اخبار خود را بستاند نیست در بند مراد بنده شده است هر که بند مراد بگسلد آن را  
 بنده گویند چون بند مراد بگسلد و در بهشت نامرادی در آید چون بهشت نامرادی در آید ثمر و درخت طوبی  
 چیدند چون ثمر طوبی پیسید لاموت گردد و چون لاموت گردد و دریای معرفت موج زند و لا اله الا الله الحق  
 بیرون برود مراقبه چهل و ششم علم الانسان الم یعلم یعنی خدای تعالی بیا موخت آدم را  
 آنچه نمیدانست قاتل اهل مراقبه را باید که در مدرسه استاد معنی آیه مذکوره در آید و کتاب لا اله الا الله  
 محمد رسول الله پیش گیرد استاد سبق فرماید که نیست هیچ کس بخیر فوات واحد بعد باید که عقد محمد  
 رسول الله استوار چل کند چون به استاد بکرم خویش جواب راست فرماید خدا و محمد را بمثال آب برف  
 نماید اگر طالب علم تیز فهم باشد از فرسودن بمثل برف و آب وجود برف خود را در بحر احدیت اندازد  
 و در الهامین خدا و محمد را بمثال موج و دریا از مطالعه خود و دریا بد چون مطالعه غلبه گیرد و از ذوق  
 مستی بربان قنای کند هر یک وجود و چون برف است روح همچون آب اندک فکری نیک بکنی باز بر  
 جواب علم الانسان الم یعلم ازین معنی است مراقبه چهل و هفتم لن تناهوا البر حتی تفقوا اما تحبون

خداى تعالى میفرماید هرگز نخواهد رسید نیکوکاری را تا آنکه خرج نکند شایسته آنست که محبت دارید  
 بآن چیز تا اهل مراقبه را باید که از غنیمت معنی آیه مذکوره خود را غنی مطلق سازد و غنی مطلق گفته  
 خود مانند خدا چون هیچ مانند احتیاج بر خیزد از آنکه احتیاج در دوی است بر گاه که بکس گردد  
 احتیاج بچنانکه غنی کل گردد از مستی غنیت کل آگاهش بر کل رساند هو الله الغنی و انتم الفقراء  
 مراقبه چهل و هشتم قل هو الله احد الله الصمد یعنی بگوئید محمد که خدای است و پاک است  
 تا اهل مراقبه را باید که در بحر احدیت معنی آیه مذکوره وجود خود را بیندازد تا بحدی که غرق شود  
 چون غرق شود هیچ مانند اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه وحدت نه کثرت چون هیچ بماند آن  
 زمان مطلق گردد چون پاک مطلق گردد تا الله احد الصمد گویان بر خیزد مراقبه چهل و نهم  
 الحمد لله رب العالمین یعنی سپاس و ستایش مر خدای راست خدای آنکه پروردگار جهان است  
 تا اهل مراقبه را باید که خرم شای معنی آیه مذکوره خود را در آرد تا حق تعالی را بشنود چون  
 همچنین شای میر آید حروف علت از میان بر خیزد و چون حروف علت از میان بر خیزد  
 خدای تعالی از کرم خویش علم احدیت پیش و استاد کند چون علم احدیت استاد شود از خود  
 جدا گردد ملک لایزالی در بساط خود بیند چون ملک لایزالی در بساط خود بیند استی احدیت خود  
 نتوان کرد الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين مراقبه پنجاهم احد تا اهل  
 مراقبه را باید که معنی احد غور کند و معنی احد آنست که جمله ایست چون جمله آن بدان پس هیچ  
 مانند مطلق نه تعین گردد چون مطلق نه تعین گردد و همیشه نه تعین گردد و در بیان سلسله  
 عالیه نقشبندیه اول مرید را باید که اراده بخدمت شیخ آرد و شیخ را باید که استخاره فرماید  
 استخاره چنانست که دو رکعت نماز بگزارد و بعد از نماز رختن صد بار سبحان الله و الحمد لله  
 صد بار و الله اکبر صد بار کلمه طیبه صد بار استغفار خوانده بعد از آن سخن نگوید و دست  
 راست خواب کند و فدای روز ویرا ذکر گوید کشف شیخ را باید که اول مرید را توجه دهد و تلقین دین  
 اسلام کند بعد از آن بگوید که مرید من شیخ شدی و او را مرید شیخ خود کند و ذکر قلبی بگوید بتصور اسم  
 ذات که بر قلب خود گفته باشد تا اسم بر جوار قلب خود متکلم شود و جوار قلب آن گویا آید کشف و قتیکه  
 مرید را بتصور اسم ذات یا بیا د قلب مشغول کند انگاه از نگاه داشت آن فرماید و از ادکار و اشغال  
 که قبل ذکر قلب گفتن داشت منع فرماید تا تصور ذکر در قلب وی متکلم مستمر گردد کشف مرید را سه چیز  
 ضروری بود و ام راتبه و مستمر بیا و ذکر همیشه با وضو بودن زیرا که دوام راتبه فیوض و برکات

در بیان سلسله حالیه نقشبندیه

شیخ بروی میرسد و در ستمتر از ذکر تصور وی تمام میشود و در همیشه بودن وضو نور قلب آن زیادتر  
 گردد کشف سالک وقتی که ذکر قلب را بر مرتبه رساند که در حالت خوردن و گفتن و خفتن و رفتن غافل  
 نشود انگاه ذکر لطیفه گویند درین لطیفه آن قدر نگاهداشت دارد که ذوق و شوق با وسع جان تعالی  
 و بر ابر مرتبه پیدا آید که از ذوق و شوق شب و روزی آرام بود کشف بعد از ذکر لطیفه نفس ذکر  
 لطیفه روح گوید سالک را غلبه ذکر در لطیفه قلب بیشتر همیشه باشد از لطیفه نفس و ذکر لطیفه نفس  
 غالب تر بود و ذکر لطیفه سر مخفی تر از ذکر لطیفه روح بعد از ذکر لطیفه سر او را ذکر لطیفه خفی و اخفا گویند  
 وقتی که بر شش لطیفه دس ذکر گردد ذکر سلطانی گوید و آن تصور سالک سائر وجود از روز و گداز  
 و مراقبه ذکر منتهی است اما ذکر سلطانی ازین شش ذکر را قدیم گاه نباشد کشف نفی و اثبات سالک را  
 در طریقه عالیه نقشبندیه بدو قسم باید گفت قسم اول رانفی و اثبات صغیر قسم دوم رانفی و اثبات  
 کبیر گویند نفی و اثبات صغیر در حالت ذکر قلب گوید و آن چنان است که نفس را در زیر ناف بند کند و لا  
 را از تحت کتف چپ شروع نماید تا لطیفه روح رساند و لا اله الا الله را از روح گرفته بقلب زند  
 و در ضمن تکرار کلمه معنی نفی و اثبات را تصور کند و تکرار کلمه طاق میکرده باشد چنانچه از سه تا  
 بست و یک رساند و از آن بیشتر نگذارد و اگر قوت نگاهداشت نفس بیشتر یابد مدرا دراز کشد و بعد  
 از گذشتن هر نفس همچو رسول الله گفته باشد و سه مرتبه بگوید هیچ چیز نمی خواهم جزا الله  
 مقصود من اوست محبوب من اوست در سر و عشق سه مرتبه در و در فرستد هنگامی که اراده  
 خواستن کند فاتحه بار و احواج اهل جهان بخواند و نفی و اثبات کبیر بعد از ذکر سلطانی بگوید کیفیت آن  
 چنان است که بعد بند کردن نفس لا را از لطیفه نفس تا به لطیفه خفا که در مغز سر است رساند  
 از آنجا بر سر لطیفه روح برده لا اله الا الله را بر لطیفه قلب زند و مراعات آداب در نفی و اثبات که  
 یاد کرد گوید و آن یاد نسبت به تصور و توهم اسم چنانکه در یاد از ذکر بگذرد رفتن است پس یاد و  
 جل شأنه سالک را باید به نگاهداشت آن امر فرماید تا ما سوا که به خاطر اوست بالکل مرتفع شود و بجز  
 یاد وی تعالی دیگرے را در خواطر گاه قلب وی جائی نماند و خود را به تکلف بر آن میداشته باشد  
 تا هنگامی که نه تکلف شود در یاد گیرد و شغل حضور که حاضری و ناظری بامنی نه کیف سالک را  
 حضور لی مع الله حاصل آید و این سالک را حضور ظلال حضور واجب تعالی باشد و این حضور  
 در نماز بیشتر آید از نماز و ظهور این از جذب بود که سالک را بظلال اصل حضور ذوق میسر دارد  
 و درین حضور ذوق و شوق و ولوله و جوشن پیش باشد از ذکر یاد و مرتبه این حضور فوق بود از مقام

ذکر یاد و حضور را خوف بسیار بود چه در اقوال و افعال و این حضور از کمالات و ولایت اولیا  
 است قدس السلام الغریز بعد از شغل حضور سالک را شغل فنا گوید باین عبارت که من  
 در همه عالم پیچم موجود مطلق او تعالی است جل شانہ باینکه سالک هستی خود را و هستی عالم را نزد  
 هستی واجب الوجود عدم انکار و تاہنگامی کہ خود را و عالم را فراموش کند و نسیان ماسوا  
 از پنجا تحقیق آید بنا بر آنکہ ماسوا و النسن خود و عالم است و قتیکہ زوال علم برہستی خود و هستی  
 عالم پیدا آید انگاہ ویرانیان غیر سجاہ تعالی منحقق و مقرر است کشف بعد از شغل فنا این  
 شغل اورا تلقین کند کہ اوست اوست بلکہ از دست ازین شغل سالک را درے از معرفت  
 توحید بکشاید و بروے دو مرتبہ توحید تجلی گردد و یک توحید وجودی و یک شہودی چہ از شغل  
 اوست اوست توحید وجودی شود از شغل جمہ از دست صاحب توحید شہودی شود و ازین  
 ہر دو حال بقطع یک دیگر حاصل آیند مر سالک طریق را اما معتبر نزدیک بعضی نقشبندیہ توحید  
 شہودی بود نہ توحید وجودی بخلاف طریق دیگر کہ درین عصر اند توحید وجودی نزدیک شان معتبر  
 باشد از توحید شہودی کشف بعد ازین شغل وی را بعدیت صرف توجہ فرماید کہ وی را ازین توجہ  
 فانی فنا حاصل آید بلکہ توجہ ہم نماند توجہ تاہنگام است کہ از وے عین و اثر باشد و قتیکہ عین و  
 اثر باشد اینجا فنا حقیقی حاصل آید و بعضی این فنا را فنا فرما گویند و بعضی این فنا را فنا نفس نامند  
 و این فنا بحر تجلی ذات امر سالک تحقیق نشو و کشف سالک را بعد فانی حقیقی شغل از تجلیات بگوید کہ  
 تجلی ذات تو بر تجلی صفات تو بر صفات ما و بر سالک در ہر یک مہر تجلیات و جب جل شانہ ہر سہ  
 قسم ظاہر شود اول تجلی افعالی اند بر دہ غیب تجلی گردد و در تجلی افعال واجب افعال سالک  
 نماید و تجلی دوم تجلی صفاتی است کہ یا ران تجلی آن صفات سالک عدم گردد و تجلی سوم ذاتی است کہ  
 نمایان شدن آن ذات سالک رو بہ اشتہار آرد از سالک نہ اثر ماند و نہ عین کشف سالک بعد از  
 ذکر سلطانی تصورے کشف گوید چنانکہ او در تصور اسم ذات در ہر لطیفہ بطریق نئے کیفیت فروماند  
 و این سالک را نسبت بہ واجبی جل شانہ از وے نئے کیفیت حاصل آید و درین شغل باید کہ سلوک  
 را در ضمن جذبہ تمام نماید و فانی الشیخ را نیز بعد از ذکر سلطانی حاصل کند زیرا کہ نئے فانی شیخ  
 بہ فانی فی السلام رسیدن محال است کشف وقتی کہ سالک از تجلیات و ظہورات مہوہات خیالی گردد  
 اورا این شغل گوید کہ می بینم اورا نئے کیف و نئے جہت و ازین شغل سالک صاحب مشاہدہ گردد  
 و وی تعالی جل شانہ را در ہر ذرہ از ذرات مشخصات مشاہدہ کند چنانچہ مولانا جلال الدین رومی



نیز اشاره باین کرده اند **سرو** هر کرا از سینه گرد و فتح باب ۴۰ او ز هر ذره به بنید آفتاب ۴۰  
 و بعد منقطع شدن این مشاهده وصل عریان است که کنایت ولایت اولیا را همین جاست **کشف** بعد  
 وصل عریان تا یافت صرف توجه بسوی سرفراید و آنچه در شهود او آید حق سبحانه و تعالی را و راسی  
 آن و اندو ذات صفات او را از ادراک و فهم و حس خارج یابد مؤید این حال این بیت است **فرو**  
 آنچه تو بینی همه هیچ است هیچ ۴۰ بنده آنم که نمی بینش ۴۰ مورد این حال را تا یافت صرفی نه  
 شائبه ملاحظه یافت حاصل است تا در یافت خود از زوای نفس الامر نباشد اگر چه از روی کمالات  
 ویرا حاصل بود این مرتبه یافت از ولایت فرشتگان است از روی صورت بود نه از حقیقت  
 کشف ظهور ولایت کبری بعد ولایت علماست چو که تا یافت صاحب صاحب یافت میگرد پس  
 تا یافت فرون تر بود از یافت و نسبت تا یافت در مرتبه مجهول الکلیف باشد و نسبت یافت در مرتبه  
 معروم الکلیف از اینجا است که ولایت کبری ذات در پرده صفت هو الظاهر مکتوبات و حضور  
 علم حضور و حضور حضور در آن ملاحظه واقف بخلاف ولایت علیا که ذات لمحوظ در پرده هو الباطن  
 است و تا یافت یافت خورسندست بلکه صاحب مقام نفس تا یافت یافت واجبی را محال لایکن  
 میدارند این از کمال تنزیه و تقدس ولایت علماست **کشف** بعد از ولایت کبری سرور کمالات  
 نبوی است و در کمالات نبوت عدم یافت و تا یافت بود زیرا که صاحب کمالات نبوت را معیت  
 و اقربیت بذات وی تعالی جل شأنه حاصل آمده است که در آن معیت نه یافت است نه تا یافت  
 بنا بر اتحادی چون بهیچون ازان که حقیقت انسان بهیچون است وقتی که بهیچون بیورست پس  
 نسبت معیت حاصل گردد و از اینجا او را عدم یافت و تا یافت هر دو حاصل شود و مرتبه حق یقین  
 در متوطن تمام انجامید این است نهایت سلوک بدانکه در سلسله عالیة نقشبندی بنای کامرسته  
 طریق قرار یافته **اول** طریق توجه و مراقبه معنی بهیچون و بیچگونگی نه شائبه و نه نمون که آن را  
 اسم بهارک **المد** مفهومی میشود نه توسط عبارت عربی و فارسی و غیرهما ملاحظه نمایند و جمیع  
 مدارک و فوائد آن متوجه شوند تا نه تکلف و دام آگهی دست دهد و بفشار فکاشد و هم طریق رابطه  
 است و آن توجه بصورت شیخ است که **فانی فی المد** و **بانی** بالمد چنانچه غیبت و بیخودگی  
 روی نماید و صورت آن بر رخ که جهت شکل او است از نظر ساقط شود و در بحر شهود ذات و حق  
 سبحانه جل شأنه جانب علو است بیفکند شوم طریق ذکر لا اله الا المد است بطریق خفیه که  
 جامع معنی نفی و اثبات است طریق اول اعلی است لیکن حصول آن پیش از تصرف جذب و وجود ماک

تذکرے وارد و دوم کہ طریق رابطہ است اقرب طریق و منشا ظهور عجائب و غرائب است و سوم  
 طریق احکم و اساس کار روی محکم است اصل در سلسلہ نقشبندیہ این ذکر است کہ العاقبت کند  
 زبان را بگنگ و جس بکن و شروع بکند از کلمہ لا در حالتی کہ ابتدا آکنده است از ناف و  
 کشنده است آن را بجانب دماغ بعد از ان میسل و ہر یککلمہ الہ بجانب کفہ یمن و یا لا الہ سجاہ  
 یسبار پس بضر قوی بر فضاے دل زند بختی کہ آثار ضرب بر جسد ظاہر شود و صورت این  
 ذکر چنین پیدا شود کہ در حفظ محسوس نمائی و این صورت کہ کلمہ لا است پس این صورت فکری  
 خود را نیست نفی کند و حق را ثابت کند و بلسان قلب بگوید الہی انت مقصود می  
 رضاک مطلوبی و می باید کہ بر ظاہر سالک پیچ حرکتی درین نفی و اثبات محسوس نشود  
 و در بر جس او تار از کار نماید در نہیتی کہ تخریج نفس خواهد کند محمد رسول اللہ بزبان  
 قلب بگوید و اثر این ذکر این است کہ مفتی گردد بہ نفی و مثبت گردد بہ اثبات چون عدد اگر  
 متجاوز از بست و یک شود و اثر آن بر و مرتب نشود و پیچودی و محویت روی نماید پس  
 از سر گیر و کہ در شرط خطا گردد و البتہ این ذکر حالت اثر خود است

فصل نوزدهم در ذکر جانوران - در بیان شکر خورہ و غیرہ شکر خورہ حضرت بندگی پید  
 محمود و قدس المدسرہ جنگل پلاس خواجہ بودند کہ پدر ایشان را برائے تعلیم علم زودہ بودند کہ  
 حضرت ایشان طاقت تاب آوردن نتوانستند از مادر و پدر جدا شدند خود را در بادوہ انداختند  
 ایشان را پیچ علمی و فکرے و ذکرے و معرفتی حاصل نبود و مغموم شدہ در زیر درختی رفتہ نشست  
 بعد از سوم روز شکر خورہ بران درخت نشست و **توئی توئی توئی** آغاز کرد سیرا آوا  
 جانور بسیار خوش آمد بہان نوع **توئی توئی** آغاز کردند بعد از یک سال سکا شفعہ شد و جلسہ  
 معین نیست و م رائگا ہدار و چندان **توئی توئی** بر عبت کنند کہ بی طاقت شود چون طاقت نماید  
 باز از سر گیر و ذکر چغندر مولانا روم از حضرت شمس تبریز نقل کردند کہ جانورے بر کنگرہ  
 عرش نشستہ سرنگون کردہ ذکر میکرد باید کہ جلسہ معہود نگاہدار و **حق حق حق** حقیقی گویان سہ ضرب  
 جانب راست بتصور یا رحمن یا رحیم یا رفیع و **لیقہم لیقہم لیقہم** حقیقی گویان سہ ضرب جانب  
 چپ بتصور یا بدیع یا باعث یا بدوح و **حق حق حق** حقیقی گویان سہ ضرب جانب  
 پیش کند بتصور یا قدوس یا سبحان چون اذکر باین ذکر مشغول شود ظاہر  
 زبان آن الفاظ بگوید و باطن باین اسرار حق تعالی را متصور باشد فائدہ این ذکر نے نہایت است

فصل نوزدهم در ذکر جانوران

از عمل ظاهر خواهد شد ضربها از مرشد معلوم خواهد شد **سند** ذکر چقدر نوع دیگر دریا بجلسه مذکور نگاه دارد اول سه ضرب بطرف راست برین سند بکند ضرب اول حقیق گوین بر سر زانوی راست و ضرب دوم حقیق گوین بطرف پهلوی چپ خم خورده بدو باز سر را بر زانوی راست برده حقیقی گوین بجانب پهلوی چپ خم خورده ضرب سوم بدو بتصور یا چمن یا جیم یا رفیع و همچنین **تقیق** **تقیق** **تقیق** حقیقی گوین بتصور یا بدلیج یا باعث یا بدوح بطرف چپ کند همچنان **حقیق** اول میان دوزانو **حقیق** گفته در خود بجانب چپ خم خورده ضرب دومی کند باز سر را میان دوزانو برده حقیقی گوین بجمله برآمد ضرب سومی در خود بجانب پشت خم خورده بدو بتصور یا قدوس یا سبوح یا سبحان باز از سر آغاز کند و در میان ذکر غفا باید که دوزانو بنشیند و هر دو دست بر هر دوزانو نهید یا گوین بر پستان چپ ضرب کند بعد متصل از تحت ناف بهو گوین دم را بالا کشد همچنان ضربی باشد شش بر پستان راست و صدر نگاه دارد که پیای درین ذکر مشغول باشد تا آشیانه عقاب نشان در هر نشان یابد ذکر با هو و ذکر بهو همچنان زیادتی کند که شعور مرتفع گردد و ذکر بهو حتی چون مرتبه غیب را مشاهده کند باین ذکر مشغول بماند و ذکر فانی باقی وجود ممکن را به بیند و بقادر واجب الوجود باقی داند باید که درین ذکر مشغول بماند ذکر سهو الاول هو الاخر نیز گوید ذکر هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن باید که جلوه مذکور نگاه دارد هو الاول گوین بر پهلوی راست هو الاخر بر پهلوی چپ هو الظاهر در میان دوزانو هو الباطن در خود ضرب کند +

**فصل ششم** در انوار می که در حال مراقبه و ذکر حاصل شود چون ذکر قلبی حاصل گردد انوار ظاهر شدن آگیزه گاه در خود و گاه در خارج از خود اما در خود در دل یا در سر یا در دست راست یا در دست چپ و این تمام محمود است و گاه در تمام بدن و این نادر است اما در خارج از خود گاه از زمین و گاه از جانب سر و گاه از جانب پیش و این محمود است و حاصل بها که را درین مرتبه ماندن و عاشق انوار گشتن چیز نیست و آن را که در طی این منبج هیچ نوری پدید نیاید سلوک او مسلم است و امید وصول او اقرب اگر از کف راست نور سفید ظاهر شود آن نور که را **آقا تبیین** است که ایشان اعمال حنیفین و اگر از طرف چپ ظاهر شود دست اتصال کتف آن نور مرشد است آن رفیق راه است که الرفیق ثم الطريق ثابت است و اگر نور از پیش ظاهر شود یعنی از جانب قبله آن نور محمد است صلی الله علیه و سلم که هادی طریق مستقیم است

فصل ششم در انوار می که در حال مراقبه و ذکر حاصل شود

و اگر از کتب چپ پدید شود آن نور ملائکه کاتب سینه است اگر نوری است اتصال کتب چپ  
نخا هر شود آن نور ابلیس است و نیز اگر از چپ بینی که پیرے معروض و تسبیح بدست گرفته شده  
آید بدانکه آن ابلیس است و اگر نوری از بالا یا پس ظاهر شود بعد رفتن او حضور در خاطر  
ماند و اشتیاق در طلب غالب بود آن نور از حضرت صمدیت است اللهم ارزقنا و ابکم  
و اگر نوری از بالای سینه و ناف ظاهر شود و رنگ آتش و دود دارد آن خمس است  
و اگر در نوری از دل ظاهر شود اگر سفید باشد که هر نوری از دل پس آن نور ول است و اگر  
سفید خالص باشد پس آن نور روح الاعظم است که در دل طالب بختی کرده هیأت  
خود نموده و نور سے که بصورت آفتاب باشد آن نور روح است و اگر بصورت قمر باشد آن  
نور ول العظمیٰ مدد مالک دائم باید که خاطر نگاه دارد و نگذارد که خاطر او بجای رود هر جا که رود  
حالش می آرد چنانکه بیش بجای نرود مگر بامدی رود تا در اندرون وی نوسه پیدا آید بمقدار  
ستاره و آن ستاره بمقدار ماه شود و آن ماه بمقدار روزگار و مجاهده و از کار بسیار  
بچون آفتاب گردد تا او را بیش حاجت بفرستد و اندیشه نباشد و همه چیز او را معائنه گردد اما حاکم  
صادق بهیچ یکی از این انوار سر فرو نیاورد و انشراح نگیرد.

**فصل بستم و یکم در علامت آوازها** علامت آواز شیطان در حمانی نیز باید دانست اگر  
آواز از طرف پیش آید بدانکه رحمانی است و از طرف پس آید بدانکه شیطان است و اگر  
آواز از جانب راست آید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب چپ بیاید بدانکه شیطان  
است اگر آواز از جانب آسمان بیاید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب زمین بیاید بدانکه  
شیطان است و اگر آواز از جانب تنگ آید به خدا و پیران التجا نماید اگر رحمانی بود باز بیاید  
و اگر شیطان بود دفع شود و الله یقول الحق و هو یهدی الی سبیل الرشاد.

### خاتمة الطبع

احمد الله که دینان فرخی توان کتاب فیض انساب تزکیه القلوب الملوثة نظام القلوب از تصنیف ملاک مساک  
طریقت دات اسرار حقیقت حضرت مولانا نظام الدین اوردنگ آبادی حقیقی قدس سره بخط خوب بجا نذر مغرب  
بمنهج تام و متقنه الا کلام از انعام خانبه لوی محمد عبدالاحد صاحب سلمه اللہ تعالیٰ حسن الطبع یافته معلوب خواطر عاشقین مغرب  
طابع کالمین گردیده

فصل بستم و یکم در علامت آوازها